



مسائل جنبش ضد استعماری و آزادیبخش خلق ایران و عمده ترین وظایف
کمونیست های ایران در شرایط کنونی

پاییز ۱۳۴۶

بازانتشار: سازمان اتحاد فداییان خلق ایران - زمستان ۱۳۸۲

قسمت اول

مسائل جنبش و ضد استعماری و آزادیبخش خلق ایران

۱- رژیمی که با کودتای ۲۸ مرداد بر ایران مسلط شد با ماهیت عمیقاً ارتجاعی و با وابستگی های شدیدش به امپریالیسم در اساسی ترین جهت و صدر سیاسی خود، بدون تغییر همچنان بر ما حکومت می کند. کودتای ۲۸ مرداد در شرایطی انجام گرفت که نهضت ضد استعماری خلق ایران، که با شعار مبارزه برای ملی کردن صنعت نفت جهش تازه یافته بود در شکل مبارزه شدید سیاسی با پایگاه های استعمار و ارتجاع ادامه داشت. در آستانه کودتای ۲۸ مرداد بزرگترین پایگاه سیاسی ارتجاع و امپریالیسم در ایران یعنی دربار و در راس آن شاه در زیر ضربات شدید نهضت قرار داشت و درست در همین مرحله بود که کودتای ۲۸ مرداد صورت گرفت.

در مقابله با کودتای ۲۸ مرداد هیچ گونه حرکتی انجام نگرفت و همه نیروهای نهضت بدون استثناء تماشاگر پیروزی کودتاچیان باقی ماندند. اگر چه در کادر عمومی نهضت و برای یک قضاوت کننده غیر کمونیست که به نقش پیشقراول بودن طبقه کارگر اعتقاد ندارد همه نیروهای نهضت به یک اندازه در این شکست تاریخی سهم دارند و یک قضاوت کننده غیر کمونیست نباید عدم تحرک دولت دکتر مصدق و سایر نیروهای وابسته به آن را نادیده بگیرد ولی ما که به نقش پیشقراولی حزب طبقه کارگر اعتقاد داریم همه مسئولیت عدم مقابله با کودتای ۲۸ مرداد را متوجه رهبری حزب توده ایران می دانیم. ناهشیاری و عدم تحرک و عدم تحرک و عدم جسارت انقلابی رهبری حزب توده در ایجاد آمادگی واقعی برای مقابله با ضد انقلاب و به ویژه تغییر فوری تاکتیک در ۲۸ مرداد و اتخاذ تاکتیک قهرآمیز در مقابل دشمن اسلحه در دست باعث شد که همه نیروهای نهضت بدون کوچکترین مقاومت دست بسته تسلیم گردند و در انتظار رفتن به سلاخ خانه های رژیم کودتا به نوبت بنشینند. کمیته مرکزی حزب توده ایران در تحلیل های گوناگونی که در باره ۲۸ مرداد منتشر ساخت علت العلل شکست نهضت را در ۲۸ مرداد "عدم وحدت نیروهای ضد استعماری" می داند. به نظر ما این دلیل برای بیان علت شکست نهضت در ۲۸ مرداد نادرست و عاری از واقع بینی سیاسی و ایدئولوژیکی است و قبل از همه برای توجیه عدم تحرک انقلابی رهبری و برای فرار از قبول مسئولیت و انداختن آن به گردن عوامل خارج از رهبری عنوان می شود. به نظر ما علت العلل شکست نهضت در ۲۸ مرداد عدم وحدت نیروهای ضد استعماری نبود بلکه عدم تحرک رهبری نیروهای ضد استعماری و در راس آن رهبری حزب توده ایران بود. راست است که نیروهای ضد استعماری در تفرقه وجدائی بودند ولی تجربه انقلابی نشان می دهد که اگر رهبری طبقه کارگر به وظایف انقلابی خود عمل کند می تواند با سهولت بیشتری بر عدم وحدت غلبه کند. عدم وحدت در طی عمل انقلابی است که به وحدت تبدیل می شود. چنانکه در ۳۰ تیرماه سال ۱۳۳۱ با وجود آنکه هیچ گونه زمینه قبلی وحدت و تفاهم بین نیروهای طرفدار مصدق و حزب توده وجود نداشت ولی تحرک انقلابی حزب توده بر عدم وحدت غلبه کرد. در حالی که در آستانه ۲۸ مرداد زمینه های بزرگی برای تفاهم و وحدت به وجود آمده بود زیرا حزب پس از قیام سی ام تیرماه و تصحیح شناسائی خود نسبت به مصدق بیش از یک سال روی شعار جبهه واحد کار کرده بود و این شعار در مجموع مورد حمایت توده ها و حتی عده ای از رهبران طرفدار مصدق بود. برای کمونیست ها هرگز وحدت در اطاق های در بسته و با امضای منشورهای وحدت به دست نمی آید، بلکه کمونیست ها وحدت را در عمل انقلابی، در کوچه و بازار با توده ها کسب می کنند و به رهبران راست در نهضت می قبولانند به این ترتیب به هیچ وجه عدم مقابله با کودتای ۲۸ مرداد را با عدم وحدت نمی توان توجیه کرد. عدم وحدت نیروها خود معلول فقدان عمل انقلابی یعنی عدم مقابله بود. مقابله ای که ضروری و ممکن بود. مسئله مقابله با کودتای ۲۸ مرداد را به منزله امکان پیروزی فوری بر آن نباید تلقی کرد. بلکه پیروزی به معنی ایجاد کانون های مقاومت مسلحانه و ادامه و گسترش آن مورد نظر ما می باشد. ایجاد چنین مقابله ای کاملاً ممکن و میسر بود و شرایط عینی و ذهنی کاملاً مساعد برای انجام آن وجود داشت زیرا:

الف- دشمن در حال دفاع بود و نهضت در حال تعرض. نهضت شکل توده ای به خود گرفته بود و قشرهای وسیعی از جامعه را در برداشت و محیط سیاسی جامعه به طور قطعی به نفع نهضت بود. پایگاه های ارتجاع و استعمار در زیر ضربات خرد کننده نهضت قرار داشتند و از نظر سیاسی به سختی ضعیف بودند. طبقه کارگر تقریباً به طور کلی در زیر رهبری حزب، شکل سازمان یافته ای به خود گرفته بود و آماده برای انجام نقش انقلابی خود بود. با توجه به شعارهای اجتماعی حزب و پایگاه هائی که در مناطق نسبتاً بزرگی از روستاها ایجاد شده بود امکانات جلب توده های دهقان نیز به مبارزه بیش از هر زمان دیگر ممکن بود. بورژوازی و خرده بورژوازی شهرها و روشنفکران نیز فعالانه در نهضت شرکت داشتند و هر گونه مقاومتی را برای سرکوب کودتای ضد ملی استقبال می کردند برای جامعه کاملاً قابل قبول و منطبق با انتظار بود که در مقابله با کودتا حزب نیز دست به اسلحه ببرد و این را نه تنها نیروهای سیاسی انتظار داشتند بلکه مردم عادی هم چنین می پنداشتند و طراحان کودتا نیز در چنین انتظاری بودند.

ب- از نظر سیاسی شعارهای حزبی در مورد سرکوب دربار، ارتش، امپریالیسم آمریکا و مرتجعین داخلی و تبلیغ برای آمادگی جهت مبارزه انقلابی برای همه نیروهای سیاسی قابل قبول بود و هیچ گونه مخالفت جدی و موثر در کادر نیروهای ضد استعماری با این شعارها ممکن نبود و از طرف دیگر با توجه به حقانیت حزب در این موارد و با توجه به تصحیح روش در مقابل مصدق پس از سی ام تیرماه امکان وحدت عمل با سایر نیروهای ملی تحت رهبری حزب طبقه کارگر و تشکیل جبهه واحد نیروهای ضد استعماری بیش از هر زمان دیگری مهیا بود و در چنین محیطی بدون تردید شروع هر مقاومتی از جانب حزب با استقبال توده هائی که تحت رهبری نیروهای مصدق بودند قرار می گرفت و بدین ترتیب امر مهم کسب رهبری در نهضت بطور قطع به نفع حزب طبقه کارگر حل می شد.

ج- حزب نیروهای قابل توجهی از کادرهای ارتش را در اختیار داشت که می توانست ضربات هلاکت باری به دشمن وارد سازد و روحیه مقاومت را در نیروهای ارتجاع خرد نماید. برخی از این نیروها در آن چنان وضعی نسبت به رهبران کودتا قرار داشتند که در همان لحظات نخست می توانستند کادر رهبری داخلی کودتا را به سختی ضعیف سازند. این عوامل امکان می داد که در مقابل کودتا کانون های نیرومند مقاومت مسلحانه سازمان داده شود که روز به روز بر قدرت آن افزوده گردد. به هر حال چنین مقابله ای صورت نگرفت و بعد از ۲۸ مرداد نیز از فرصتی که باقی بود استفاده نشد و بدین ترتیب سازمان های حزبی زیر ضربات شدید ارتجاع یکی پس از دیگری متلاشی شدند و بدون مقاومت تسلیم شده و نهضت ضد استعماری و آزادی بخش خلق ما با یکی از بزرگترین شکست ها و ناکامی های تاریخ خود مواجه گشت.

۲- نوع شکستی که نهضت در ۲۸ مرداد متحمل شد یعنی شکست نه در میدان نبرد و در حال مقاومت بلکه در حال عقب نشینی بدون برنامه و نقشه و شکست بدون کوچکترین استفاده از امکانات و نیروهای بزرگی که در اختیار نهضت بود عواقب و آثار منفی بزرگی بیش از آنچه که معمولاً پس از هر شکست بوجود می آید به همراه داشت. قسمت بزرگی از این عواقب و آثار ناشی از عدم انجام وظایف انقلابی از طرف رهبری حزب توده ایران بود. از میان این عواقب و آثار سه مسئله بسیار مهم را که هنوز غلبه بر آنها از فوری ترین مسائل موجود را تشکیل می دهد و وحدت ارگانیک با هم دارند باید یاد آوری کنیم.

الف- عدم مقابله با کودتای ۲۸ مرداد موجب شد که تعیین تکلیف مسئله بزرگ رهبری نهضت ضد استعماری و آزادی بخش خلق ایران همچنان لاینحل بماند. در آستانه کودتای ۲۸ مرداد همه شرایط برای کسب قطعی رهبری جنبش از طرف حزب طبقه کارگر مهیا بود. در زمینه های بسیار وسیعی نظرات حزب به عنوان خط مشی نهضت از طرف توده ها قبول می شد و توده ها آمادگی کامل برای قبول رهبری حزب طبقه کارگر نشان می دادند حزب توده ایران به عنوان تنها نیروی آگاه انقلابی و تکیه گاه و ملجاء توده ها در مبارزه شناخته می شد. نه تنها توده های عادی مردم، بلکه گروه های زیادی از مبارزین سایر احزاب ملی نیز آمادگی برای قبول این رهبری داشتند و اگر رهبری حزب در ۲۸ مرداد، که اقتضا می کرد هشیاری و جسارت انقلابی خود را به عنوان اثبات آنچه که می گفت و می نمود نشان می داد، رهبری حزب طبقه کارگر در نهضت ضد استعماری برای همیشه مسجل و تثبیت شده بود. به نظر ما حتی اگر حزب در ۲۸ مرداد هنگام مقابله با کودتا و نبرد با آن شکست می خورد این رهبری تامین شده بود.

ب- عدم مقابله با کودتای ۲۸ مرداد باعث شد حزب توده ایران از نظر سازمانی متلاشی و از نظر سیاسی دچار تفرقه و بحران بسیار شدیدی گردد که از صدر تا ذیل حزب را در برگیرد. تا به آنجا که در سال ۱۳۳۶ کمیته مرکزی حزب در خارج از ایران به طور رسمی اعلام نمود که هیچ گونه سازمانی در ایران ندارد. ولی بازمانده نیروهای حزبی درون شبکه های جدا از هم به فعالیت پرداختند. تعدادی از این شبکه ها با وجود انتقادات معین و مشخصی که نسبت به روش رهبری در ۲۸ مرداد داشتند امیدوار بودند که تجربه ۲۸ مرداد و حوادث جهانی پس از آن به اندازه کافی رهبری را آگاه کرده باشد و این امید تا سال ۱۳۳۸ ادامه داشت. از این سال که وقایع دوباره نشان داد که رهبری از درک وظایف انقلابی خود و انجام آن عاجز است، تمایل به قرار گرفتن در زیر سانترالیسم کمیته مرکزی در این شبکه ها نیز کم کم از بین رفت. بدین ترتیب در مجموع پس از ۲۸ مرداد شبکه های مختلف حزبی هیچ گونه تمایلی برای پیوستن به سانترالیسم کمیته مرکزی از خود نشان ندادند زیرا صلاحیت و لیاقت رهبری عمیقاً زیر سوال قرار داشت. تفرقه و بحران سیاسی حزب خیلی بیشتر از تفرقه و بحران سازمانی آن که زیر فشار شدید پلیس انجام می گرفت در احیاء حزب به عنوان یک واحد که زیر سانترالیسم سیاسی و سازمانی رهبری قرار گیرد، نقش بازی کرد. زیرا در هیچ شرایطی پس از ۲۸ مرداد فعالیت شبکه های مخفی کمونیستی در ایران متوقف نماند و اگر صلاحیت رهبری زیر سوال نبود وحدت عمل این شبکه ها و تبدیل آنها به شبکه های حزبی بسیار آسان بود. این تفرقه شدید سیاسی در کادرهای حزبی و این بی ایمانی به صلاحیت سیاسی رهبری، مولود مستقیم عدم انجام وظایف انقلابی از طرف رهبری، باعث شد که کادرهای بزرگی از حزب در عین حال که مجموعه حزب توده ایران را به عنوان حزب طبقه کارگر ایران قبول داشتند به فعالیت های مستقل از رهبری که در خارج از ایران فعالیت داشت بپردازد. بدین ترتیب تفرقه سیاسی حزب موجب شد که مبارزه با رهبری از صورت مبارزه درون حزبی خارج شود. زیرا شرط اولیه مبارزه درون حزبی وجود جامعیت حزبی است که این جامعیت پس از ۲۸ مرداد هرگز بوجود نیامد و تمام طرح های کمیته مرکزی در ایجاد این جامعیت بدون حل مسائل گذشته و حل مسئله رهبری و راه حل های مبارزه کنونی با شکست مواجه شد و بدین ترتیب عرصه سیاسی ایران محروم از حزب طبقه کارگری شد که همه کمونیست ها را در خود جمع داشته باشد.

ج- شکست ۲۸ مرداد باعث شد که مبارزه سیاسی از شکل عمومی و توده ای خود خارج گردد و مختص مبارزان محدودی از کادرهای حزبی شود. تغییر شرایط در ۲۸ مرداد که مستلزم اتخاذ فوری تاکتیک متناسب با این شرایط بود یعنی تاکتیک مقابله فعال با کودتا موجب می شد که نیروی توده ها در جهت تاکتیک جدید جریان پیدا کند ولی به دلیل عدم اتخاذ چنین تاکتیکی از طرف رهبری محیط اجتماعی جامعه بسیار ضعیف گشت و آتش مبارزه سیاسی توده ها و علاقه مندی آنها به شرکت در این مبارزه با توجه به بی ثمر بودن توسری خوری های خیابانی فروکش کرد. تضادهای موجود در جامعه در زیر سر پوش سنگین خفقان رژیم امکان تظاهر و انعکاس سیاسی خود را از دست داد. نتیجه این شد که مبارزان در شبکه های جدا از هم به فعالیت های مخفی پرداختند بدون اینکه بتوانند موج عمومی و دنباله داری برای نهضت ایجاد کنند و در جهت استراتژی عمومی نهضت در مرحله کنونی حرکت و مبارزه توده ای به وجود آورند. پس از ۲۸ مرداد هرگز کمونیست های ایران نتوانستند بر طبق یک نقشه و برنامه منظم، با وجود تضادهای عمیق طبقاتی و اجتماعی که در بطن جامعه ما وجود دارد، مبارزه سیاسی توده ای به وجود آورند و آن را هدایت کنند و از آن بهره برداری نمایند زیرا خفقان و قدرت اسلحه دشمن امکان جذب و هدایت نیروها توده ها را در جهت ایجاد مبارزه سیاسی، از تاکتیک توسری خوری های خیابانی و اعلامیه پراکنی کاملاً سلب کرده است.

۳- از نظر داخلی اساس و محور اصلی تکنیک حکومت رژیم پس از کودتا تکیه بر خشونت و اختناق شدید بوده و هست. در بطن همه اقداماتی که از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا کنون به وسیله رژیم انجام گرفته است اختناق و خشونت همیشه جای اساسی و بزرگ داشته است. پس از ۲۸ مرداد این تکنیک قدم به قدم با شکل منظم و فاشیستی بر تمام حیات سیاسی و اجتماعی ما غلبه داشته است. از نظر سیاسی این پیشرفت اختناق و خشونت با افزایش مداوم قدرت شاه و تبدیل رژیم به استبداد مطلقه سلطنتی همراه بود. اکنون دیگر هیچ گونه ظاهر سازی در این مسئله که شاه بر خلاف قانون اساسی همه قدرت ها را در کف دارد و او تصمیم گیرنده و فعال مایشاء

است به عمل نمی آید. نظامی کردن و پلیسی کردن زندگی اجتماعی و سیاسی به عنوان جهت عمومی سیاست رژیم از همان روز ۲۸ مرداد آغاز شد و بدون وقفه ادامه یافت و این جهت عمومی حتی در اوج مانورهای اصلاحاتی رژیم هم حتی برای یک روز قطع نگردد. از فرهنگ گرفته تا ورزش و تا طرح تاکسی رانی و تا اخذ شهریه از دانش آموزان و دانشجویان همه و همه بر نیروی سازمان امنیت و پلیس تکیه دارد. تکنیک تکیه بر سر نیزه و اختناق از ۲۸ مرداد تا کنون بدون کوچکترین تغییری ادامه دارد زیرا پایه اساسی قدرت و حاکمیت رژیم بر آن استوار است. در تمام سال های پس از ۲۸ مرداد رژیم شاه با تکیه بر این روش به سرکوب جنبش ملی و کارگری ایران خاموش ساختن هر صدای مخالف پرداخت. کارنامه رژیم شاه در طی سال های پس از ۲۸ مرداد شاهد گویائی است بر این مدعا که چگونه پایه اساسی حاکمیت رژیم بر اختناق و استبداد بسیار خشن و بی رحمانه ای قرار دارد که علیرغم همه مانورهای اصلاحاتی این روش همچنان به عنوان پایه اساسی حاکمیت رژیم ارزش و اهمیت خود را حفظ کرده است. کشتار زندانیان رشت، سرکوب خونین اعتصاب ۲۱ آبان ۳۲، کشتار ۱۶ آذر دانشگاه تهران، سرکوب عشایر قشقائی پس از ۲۸ مرداد، سرکوب جنبش کردها در کردستان در سال ۳۶، سرکوب خونین اعتصاب دلیرانه کارگران کوره پزخانه ها، سرکوب اعتصابات کارگری در آبادان و اصفهان در سال ۳۵ تا ۳۹، سرکوب جنبش صنفی دانش آموزان تهران در ۲۰ دی ماه ۳۸، سرکوب اعتصاب های تاکسی رانان تهران، یورش وحشیانه چتر بازان به دانشگاه تهران در اول بهمن ۴۰، سرکوب خونین جنبش معلمان، سرکوب خونین اعتصاب ماهیگیران بندر پهلوی، یورش های شدید و متوالی به دانشگاه های تهران، تبریز، مشهد و غیره از سال ۳۹ تا ۴۶، سرکوب مجدد عشایر جنوب، سرکوب خونین و بی نظیر جنبش ۱۵ خرداد سال ۴۲ و قتل عام مردم در تهران، قم، مشهد، اصفهان، شیراز و غیره. به این یورش های خونین باید زندان ها، شکنجه ها، اعدام ها، ترورها، و جنایات بی نظیری که در سلاح خانه های سازمان امنیت، در باغ مهران و در لشکر ۲ زرهی، در حمام قزل قلعه و در زندان اوین و در درون دهها زندانی که در سراسر ایران پراکنده اند، بر سر زنان و مردان مظلوم و بی پناه ایرانی آمده است افزوده شود. در طی این سال ها ده ها تن از بهترین مبارزان از رهبران دسته ها و احزاب مختلف تیرباران شدند و گروهی در زیر شکنجه جان خود را فدا کردند. از رهبران و اعضای حزب توده ایران تا طرفداران دکتر مصدق تا اعضای فدائیان اسلام تا طرفداران آیت اله خمینی، از روزبه و علوی گرفته تا دکتر فاطمی و کریم پور شیرازی و نواب صفوی و طیب و بخارائی و بهمن قشقائی هر کدام از این عناصر وابسته به قشرهای گوناگون اجتماعی و دارای تمایلات مختلف سیاسی بوده اند ولی جرم اساسی همه آنها مخالفت با رژیم شاه بود.

در طی این سال ها، گذشته از سازمان های اصلی حزب توده که تا سال ۳۵ با خشونت و وحشی گری تقریباً نابود شدند قریب به ۳۰ شبکه کمونیستی مورد یورش قرار گرفت و اعضای آن پس از شکنجه های وحشیانه به اعدام و زندان های طولانی محکوم شدند. این روش، دوران خاصی از عمر رژیم شاه نیست، این روش همراه با ادامه حاکمیت رژیم کودتا هم چنان ادامه دارد و حتی یک روز هم قطع نشده است. کافی است به یاد بیاوریم که طی چند سال اخیر که رژیم با مانورهای اصلاحی خود کوشش در جهت ایجاد پایگاه در بین توده مردم می کرد به دلیل خصلت ذاتی ضد ملی خود، حتی در اوج تبلیغات و مانورهای خود از روش همیشگی خود در سرکوب خونین مخالفین با کشتار و صدور محکومیت های اعدام و حبس های طویل المدت استفاده کرد. خشونت رژیم در سه سال اخیر فقط با سال های اولیه پس از ۲۸ مرداد قابل مقایسه است و بدین سان ارزش تبلیغاتی مانورهای خود را در شهرها به سختی کاهش داد و به توده مردم یکبار دیگر فهماند که این مانورها یک تحول در رژیم نیست و جهت اصلی و ضد ملی و ضد دموکراتیک رژیم شاه دستخوش هیچ گونه تغییری نگشته است. تضاد خلق و رژیم شاه در چنان حدتی است که ادامه حیات رژیم ماهیتاً وابسته به روش اختناق و استبداد است و به همین جهت در هیچ موردی دیده نشده که رژیم برای مقابله با جنبش بدون توجه به عمق و وسعت و حتی بدون توجه به نوع خواسته ها از روش دیگری استفاده کند. چه برای سرکوب جنبش دانش آموزانی که خواستار تقلیل معدل باشند، چه برای سرکوب کارگرانی که خواستار اضافه حقوق باشند، و چه برای سرکوب مردمی که خواستار آزادی و دموکراسی باشند پاسخ با گلوله و زندان داده می شود، زیرا برای یک رژیم عمیقاً ضد ملی و ارتجاعی و منفور که هیچ پایگاهی در بین توده ندارد غیر از این راه دیگری نیست. در رژیم جائی برای مظاهر دموکراتیک زندگی نیست و

نمی تواند باشد. زیرا رژیم شاه به درستی آگاهی دارد که هر گونه تعلل و گذشت در این زمینه به معنی قطع حیات خود اوست. رژیم شاه با قاطعیت و آگاهی تمام درهای دموکراسی را بسته است، رژیم کوچکترین فعالیت مخالفین را تحمل نمی کند، رژیم نحوه برخورد خود را با خلق و جنبش آن دقیقاً تعیین کرده و بر طبق آن عمل می کند. تجربه تاریخی ۱۴ سال پس از ۲۸ مرداد این روش را که متکی بر قدرت و قهر ضد انقلابی است دقیقاً به همه مبارزان جنبش ملی ایران نشان داده است و اکنون نوبت مبارزان جنبش است که متناسب با روش رژیم شاه روش خود را تعیین نمایند. هر گونه چشمداشت به تحول در تکنیک و شیوه حکومتی رژیم به منزله عدم شناخت ماهیت رژیم و به معنی غلطیدن در گرداب مانورهای رژیم و اعراض از برخورد شجاعانه با مسائل نهضت و گریز از انجام وظایف انقلابی و اپورتونیسم محض است.

۴- رژیم و مانورهای اصلاحاتی، در تمام دروان پس از ۲۸ مرداد در جنب محور اساسی اتکاء رژیم به اختناق و خشونت برای ادامه حکومت یک برنامه تبلیغاتی "اصلاحی" وجود داشت. چنانکه مبارزه با تریاک در دوران زاهدی، مبارزه با فساد در دوران اعلای دولت و کار و طرح "از کجا آوردی" در زمان اقبال، همه نمونه هایی از این برنامه ها است که رژیم در موقع خود همراه با تبلیغات بسیار شدید عرضه کرد. خصوصیت عمده این برنامه ها این بود که صرفنظر از ماهیت ضعیف و گاهی مسخره آنها به حریم ساختمان طبقاتی جامعه نزدیک نمی شد و جنبه اداری و بسیار سطحی داشت. کوشش رژیم این بود که همراه فشار شدید پلیسی به توده شهری فشار تبلیغاتی لازم نیز اعمال گردد تا به اصطلاح خود هم از نظر سازمانی و هم از نظر سیاسی نیروهای مخالف را خلع سلاح نماید. ولی شکست سیاسی کامل این نوع برنامه های رژیم خیلی زود برملا می شد.

مانورهای اصلاحاتی که رژیم از سال ۱۳۴۰ آغاز کرد از نظر شکل و محتوا با هیچ کدام از مانورهای گذشته قابل مقایسه نیست. وقتی ما کلمه "مانور" را برای برنامه های اصلاحی رژیم به کار می بریم این منظور را نداریم که هیچ گونه حرکت و اقدامی در جهت اصلاحات انجام نگرفته است. به نظر ما مفهومی را که در جنبه نظامی برای مانور صادق است، در جنبه سیاسی نیز صادق است. یعنی حرکت تاکتیکی برای مخفی کردن حرکت استراتژیکی و یا به تعویق انداختن حمله به موضع استراتژیکی.

اقدامات رژیم را در سیاست داخلی و خارجی ما مانور می دانیم، زیرا اقداماتی است که جهت استراتژیکی سیاست رژیم را بدون تغییر باقی گذاشته است، زیرا موضع استراتژیکی ضد ملی و ارتجاعی رژیم را از نظر سیاسی و اقتصادی و نظامی هم از ملی و هم از نظر بین المللی به طور در بست سالم نگهداشته است، زیرا محورهای اساسی سیاست رژیم شاه را، که از نظر داخلی در اعمال سیاست استبدادی، ضد دموکراتیک، ضد خلقی بسیار خشن و ادامه وابستگی های اقتصادی، سیاسی و نظامی به امپریالیسم، و از نظر خارجی در ادامه سیاست وابستگی و خدمت به سیاست امپریالیستی مبارزه با جنبش های آزادی بخش، به ویژه در خاورمیانه، تظاهر می کند، بدون تغییر نگهداشته است. مانورهای اصلاحی رژیم با یک سلسله علل بسیار مهم داخلی و خارجی توجیه می گردد که این سلسله علل عمیقاً و بطور همه جانبه به هم وابسته هستند.

از نظر داخلی: پس از ۲۸ مرداد رشد و تکامل اقتصادی ایران به سوی بورژوازی کمپرادور جریان یافت سیاست اقتصادی دولت در مجموع خود در خدمت کمپرادوریسم قرار گرفت که تظاهر آن را ما در اتخاذ سیاست گمرکی درهای باز و ایجاد شرایط لازم برای سرمایه گذاری های خارجی و تضمین سرمایه های خارجی و اخراج سود آن مشاهده می کنیم. کمپرادوریسم مالی و صنعتی که در طی ۱۴ سال پس از ۲۸ مرداد به سرعت بی مانندی در ایران رشد کرد. تظاهر رشد کمپرادوریسم مالی و صنعتی را در شبکه بزرگی از بانک هایی که با سرمایه های مختلط کار می کنند و در انواع و اقسام صنایع مونتاژ به روشنی می توان دید. همراه با رشد کمپرادوریسم از نظر اقتصادی، نفوذ سیاسی نمایندگان کمپرادورها در دستگاه حاکمه اقران می شد، به جای اشراف و فئودال ها کم کم روشنفکران خدمتگذار کمپرادوریسم در دستگاه های دولتی نفوذ می کردند و منطبق با منافع طبقاتی خود مسئله مبارزه با فئودالیسم را زیر عنوان های گوناگون مطرح می ساخت. به علاوه رشد کمپرادوریسم خواه ناخواه به رشد روابط بورژوائی در جامعه کمک نموده و بسته به وسعت و عمق خود اثراتی به جا می گذاشت. روابط اجتماعی فئودالی در آستانه اجرای مانورهای اصلاحی رژیم بیش از هر زمان دیگری موجد بحران های شدید در دهات شده بود و در برخی از نقاط کار به زد و خوردهای

مسلحانه و کشتن مالکین می انجامید. مهاجرت دسته جمعی دهاقین دیگر پدیده ای نبود که کسی بتواند آن را مخفی کند. نیروهای مخالف رژیم به ویژه نیروهای چپ با وجود پراکندگی سازمانی و سیاسی خود از وضع به شدت بهره برداری می کردند. کافی است یادآوری کنیم که از سال ۱۳۳۷ محور اساسی تبلیغات رادیوهای ضد رژیم بر روی مسائل دهقانی استوار بود و برخی از این رادیوها از نفوذ و حیثیت فراوانی در دهات برخوردار بودند و بر اساس این نفوذ زمینه فکری و تبلیغاتی بزرگی را برای حرکت دهقانی آماده می کردند. طبعاً این قضایا نمی توانست از نظر استراتژیهای رژیم پنهان بماند و خطرهای چنین وضعی ندیده گرفته شود.

از نظر بین المللی: از نظر بین المللی مانورهای اصلاحی رژیم منطبق با استراتژی و تاکتیک های جدید سیستم جهانی امپریالیستی و نئوکلنیالیسم می باشد. در شرایط کنونی بین المللی هدف های استراتژیک سیاسی و اقتصادی سیستم جهانی امپریالیستی و در راس آن ایالات متحده آمریکا در دنیای سوم متوجه نگهداری این کشورها در داخل نظام جهانی سرمایه داری و بسط روابط سرمایه داری و جلوگیری از رشد نفوذ سوسیالیسم و سیاست ضد امپریالیستی در آنها ضعیف و مختل نمودن عمل نیروهای انقلابی و ایجاد شرایط لازم برای صدور سرمایه ها و تولیدات صنعتی در این کشورها است.

در شرایط بسط و تحکیم قدرت اردوگاه سوسیالیسم و رشد جنبش های ملی و آزادی بخش در جهان که منجر به قبول استقلال رسمی مستعمرات قدیمی از طرف کشورهای مستعمراتی گشته است و عدم امکان ایجاد مستعمرات به شیوه گذشته، قبل از همه حفظ کشورهای جهان سوم در کادر نظام سرمایه داری جهانی است که می تواند زمینه حتمی و لازم را برای عمل نئوکلنیالیسم فراهم سازد. سیستم جهانی امپریالیستی طرح استراتژی خود را با دکترین "موانع انقلاب" اعمال می کند که این دکترین از طرف جان کندی با عنوان مردم فریب "رنسانس" مطرح شد و هم از طرف او بود که فشار شدیدی برای اجرای آن در کشورهای مختلف، از کشورهای آمریکای لاتین گرفته تا تایلند و ویتنام و ترکیه و عربستان سعودی و پاکستان و ایران به عمل آمد در مرکز دکترین "موانع انقلاب" اعلام اصلاحات اجتماعی از بالا و در راس آن اصلاحات اراضی قرار دارد. زیرا تجربه انقلابی خلق های مختلف جهان به امپریالیسم نشان داد که اگر نیروهای انقلابی موفق به جلب توده دهقان به انقلاب گردند آن وقت هزاران سرباز آمریکائی هم کاری از پیش نخواهند برد. در اجرای این دکترین حتی سیاست ستی امپریالیستی، دایر به جلوگیری از ایجاد و رشد صنایع تبدیلی در کشورهای جهان سوم، در معرض تغییرات قابل توجه ای قرار گرفته است. در حال حاضر کشورهای امپریالیستی برای گسترش صنایع تبدیلی در کشورهای جهان سوم مخالفت شدید نمی کنند و حتی در بعضی حالات شرایط مساعدی برای آن فراهم می کنند. ولی از این امر به هیچ وجه غافل نیستند که در مجموع بر بنیاد اقتصادی این کشورها کنترل و تسلط داشته و موقعیت اصلی را در اشغال داشته باشند. این تغییرات نه فقط ناشی از این است که در شرایط مبارزه شدید دو سیستم جهانی، مسئله این انواع امتیازات اقتصادی در مقابل مسائل استراتژی جهانی، یعنی حفظ کشورها در کادر نظام سرمایه داری به کمک به اصطلاح "رنسانس"، اهمیت کمتری می یابد، بلکه به وسیله این واقعیت نیز توجیه می شود که با حفظ بنیاد اقتصادی فوق العاده عقب مانده مستعمرات قدیمی و نیمه مستعمران بازار کافی برای صنایع جدید و سرمایه انحصارات امپریالیستی فراهم نمی شود.

طراحان دکترین امپریالیستی "موانع انقلاب" می خواهند به کمک "اصلاحات اجتماعی" از بالا مانع تمام تغییرات واقعا عمیق و بنیادی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی که موجب تغییر مواضع استراتژیک کشورها از نظر اقتصادی و سیاسی می شود، گردند. آنها می خواهند به اصطلاح زمینه های عینی انقلاب را بدین وسیله از بین ببرند و مانع انقلاب گردند. نام "موانع انقلاب" نامی است که محافل رسمی وزارت خارجه آمریکا به این نوع اصلاحات داده اند. آنها می کوشند عروسک های فرمانبرداری از نخبگان بورژوازی کمپرادور تشکیل دهند و با ایجاد یک سری تغییرات غیر اساسی و در برخی موارد حتی با قربانی کردن برخی از مهره های وفادار خود در دستگاه حکومتی، موضع استراتژیک سیاسی، اجتماعی و اقتصادی آن را که در جهت منافع امپریالیسم قرار دارد نجات داده یا تثبیت نمایند. چنانکه در خاورمیانه ما نمونه های گویائی از این سیاست را در ترکیه و پاکستان و در کوشش برای مدرنیزه کردن حکومت عربستان سعودی با تعویض ملک سعود و آوردن ملک فیصل دیدیم.

بدین ترتیب هدف های امپریالیسم از دکترین "موانع انقلاب" مشخصا عبارت است از: جلوگیری از انفجار انقلابی، ضد امپریالیستی و ضد سرمایه داری، تامین تکیه گاه محکم در کشورهای جهان سوم که از نظر داخلی در تزلزل نباشد و ایجاد شرایط لازم برای صدور سرمایه ها و تولیدات صنعتی. این هدف ها در مجموعه خود مورد تأیید و حمایت کمپرادوریسم نیز قرار دارد و چنانکه می بینیم. در چنین شرایطی است که منافع استعمار جدید به نحو دقیق کلمه با منافع کمپرادوریسم وحدت پیدا کرده است. اگر فئودالیسم پایگاه اجتماعی استعمار قدیم بوده است، کمپرادوریسم پایگاه اجتماعی نئوکلیالیسم به شمار می رود.

تکامل این شرایط داخلی و خارجی بود که مسئله اصلاحات اجتماعی و در راس آن اصلاحات ارضی را که بدون شک مهمترین مانور اصلاحاتی رژیم بوده است ضرور ساخت. ولی باید توجه داشت که حتی اجرای همین مانورهای اصلاحاتی نیز مدت ها در معرض تضادهای داخلی و خارجی شدیدی قرار داشت. شاه تا مدتها از قبول این برنامه خودداری می کرد، امپریالیسم انگلستان نیز با وجود موافقت اصولی با انجام برخی تغییرات و اصلاحات با برنامه تنظیمی آمریکا موافق نبود زیرا این برنامه ملازم با فدا کردن عده ای از بهترین مهره های امپریالیسم انگلستان بود. وجود این مخالفت ها امپریالیسم آمریکا را به فکر راه حل دیگری انداخت. در همین زمان بود که کودتای سرلشگر قرنی از طرف آمریکا پی ریزی شده بود و از همین زمان بود که گروه امینی- ارسنجانی به اصطلاح تزه های اجتماعی خود را ارائه دادند.

چنانکه می دانیم اولین قانون اصلاحات ارضی در سال ۱۳۳۷ از طرف دولت اقبال تهیه شد و در سال ۱۳۳۸ پس از نابود کردن کامل محتوی قانون از تصویب مجلس ۱۹ گذشت ولی همین قانون هم نتوانست اجرا شود. در فاصله سال های ۳۹ تا ۴۰ که تضادهای داخلی و خارجی در زمینه اجرای این مانورها در اوج شدت خود بود و به بحران سیاسی و اقتصادی رژیم می افزود، جامعه امکان یافت که از آزادی های محدود برخوردار گردد. حدت رقابت و مبارزه انتخاباتی را که در دوره بیستم بین عوامل آمریکا و انگلستان جریان داشت و مسائلی از قبیل ابطال انتخابات و سپس انحلال مجلس ۲۰ را باید ناشی از در دستور بودن چنین مانورهائی دانست. این مسئله قابل دقت است که با موقع سیاسی که جبهه ملی ایران پس از تجدید فعالیت انتخاب کرد امپریالیسم آمریکا از جبهه ملی در این زمان به عنوان یک لولوی سر خرمن برای تحمیل برنامه های خود به شاه و امپریالیسم انگلستان حداکثر سوء استفاده را به عمل آورد، به ویژه در تحمیل گروه امینی- ارسنجانی به شاه، آمریکا از موقع سیاسی جبهه ملی به شدت بهره برداری کرد. روی کار آمدن گروه امینی- ارسنجانی در حقیقت به معنی پیروزی برنامه های آمریکا بود. تزی که این گروه به اجرای آن مبادرت می کرد نه تنها شامل اصلاحات اجتماعی بود بلکه اصلاحات سیاسی را نیز در مد نظر داشت و اصولا ترکیب کابینه امینی مقدمه این اصلاحات سیاسی بود که آشکارا قبل از همه محاکمه عده ای از عناصر بد نام هیات حاکمه ولی وفادار به شاه و امپریالیسم انگلستان را در دستور روز داشت. شاه پس از مدتی تردید و تزلزل وقتی که عملا دید که برنامه های امپریالیسم آمریکا به اجرا درمی آید و به علاوه ادامه حکومت گروه امینی- ارسنجانی را مغایر با قدرت مطلقه خود دید شخصا اجرای این مانورها را تقبل کرد و خود وارد گود شد و گروه امینی- ارسنجانی را که زمینه های بزرگی هم در داخل جامعه روستائی پیدا کرده بودند از میدان خارج ساخت. این برنامه شاه منافع امپریالیسم انگلستان را نیز در برداشت زیرا این برنامه با حذف آن سری مانورهای سیاسی که اساسا برای قدرت شاه خطر خیز بود و ضربت به موقع عوامل انگلستان را نیز در برداشت، مانورهای اصلاحی را در جهت تثبیت قدرت شاه و حفظ موقع امپریالیسم انگلستان اعمال می کرد. رژیم شاه با استفاده از این مانورهای اصلاحی به قلع و قمع وحشیانه مخالفان سیاسی خود پرداخت و باز هم بر قدرت مطلقه شاه افزوده شد.

۵- تأثیر مانورهای رژیم در جامعه: چنانکه گفتیم منظور ما از کلمه مانور نفی مطلق تاثیر تمام اقداماتی که انجام شده است نمی باشد. هر مانور تأثیرات متناسب با خود را نیز به همراه دارد و بسته به عمق و وسعت خود تغییراتی به جا می گذارد. بررسی دقیق تأثیرات مانورهای اصلاحی رژیم در شرایط کنونی اهمیت خاصی پیدا کرده است. زیرا عده ای به غلط تصور می کنند که حسیض نهضت و خاموشی توده ها به دلیل انجام این مانورهای است که زمینه عینی حرکت را سلب کرده است. در حالی که به نظر ما، بدون نفی برخی از تأثیرات این مانورها، علت اساسی خاموشی و سکوت در جامعه ایران، خفقان و استبداد بی نظیری است که

حاکم است و هر صدای مخالف را با گلوله خاموش می سازد. مهمترین مانور اصلاحی رژیم اصلاحات ارضی می باشد. اصلاحات ارضی ضربت بسیار شدیدی بر فئودالیسم وارد کرد ولی به دلیل فقدان یک سیاست طبقاتی ضد فئودالی این ضربت نتوانست ریشه روابط فئودالی را در جامعه به طور اساسی نابود سازد. در ابتدا که گروه امینی-ارسنجانی کار اصلاحات ارضی را دنبال می کردند، نشانه های کاملاً محسوسی برای اتخاذ یک سیاست مشخص تر ضد فئودالی دیده می شد ولی این سیاست باد و مخالفت جدی از نظر داخلی و خارجی روبرو گشت. از نظر داخلی شاه (با توجه به جریان طولانی وابستگی هایش به مالکین) و عوامل فئودالیسم در دستگاه حاکم به شدت به مخالفت با آن پرداختند و از نظر خارجی چون ادامه این سیاست مستلزم در هم کوبیدن مواضع سیاسی عده ای از عوامل امپریالیسم انگلستان بود با مخالفت شدید امپریالیسم انگلستان مواجه بود به همین جهت پس از آنکه شاه شخصاً انجام مانورها را به گردن گرفت قدم به قدم از موضع گذشته ای که ارسنجانی دولت را نسبت به آن در مقابل توده دهقان متعهد کرده بود عقب نشینی کرد و در دو سال اخیر عقب نشینی هائی بسیار گویا و مشخص به نفع مالکین انجام گردید. اصلاحات ارضی در تغییر ساختمان قدرت در جامعه روستائی موثر افتاد، قدرت سیاسی مالک به شدت تضعیف گشت و اکنون دستگاه حکومت می کوشد که شبکه پلیسی خود را بر دهات نیز بگستراند و جای قدرت تضعیف شده مالک را بگیرد. برنامه اصلاحات ارضی در ابتدای امر امید فراوانی را در توده دهقان برانگیخت ولی اکنون پس از گذشت چند سال و فروکش کردن تبلیغات رژیم توده های کثیری از دهقانان کم کم به عدم تغییر وضع خود با گذشته پی بردند و امیدواری های اولیه جای خود را به تردید و ناامیدی می دهد. رژیم آشکارا از این ناامیدی بیم دارد، به همین جهت رژیم می کوشد به هر ترتیب شده دهقانان را با وعده اقدامات بعدی امیدوار نگهدارد.

از نظر اجتماعی، اصلاحات ارضی و تبلیغات شدیدی که به ویژه در ابتدای امر شد به آگاهی توده دهقان کمک کرد و دهقان را به شکل ضعفی وارد عرصه سیاسی جامعه کرد. سطح توقعات آنها را بالا برد و تحرک و انعطاف بیشتری در ده به وجود آورده و رابطه شهر و ده را افزایش داد و اینها از نکات مثبت اصلاحات ارضی به نفع جنبش است. اصلاحات ارضی توده دهقان را در سه موضع صاحب زمین، اجاره دار، و کارگر کشاورزی قرار داده است. طبق آخرین آمارهای رسمی دهقانانی که از راه خرید زمین مالکین و فئودال ها صاحب زمین شده اند فقط ۲۵٪ جمعیت روستائی ایران را شامل می شوند فقط ۲۰٪ دهات و مزارع ایران مشمول مرحله اول قانون اصلاحات ارضی که زمین را از راه فروش در اختیار دهقان می گذارد قرار گرفته است و دستگاه بیش از همه موفق به جلب رضایت نسبتاً با دوام این قشر از دهقانان شده است.

بدین ترتیب ۷۵٪ دهقانان ایران در موضع اجاره داری و یا کارگر کشاورزی قرار دارند که قریب به ۷۰٪ آن موضع اجاره داری است و این آن چیزی نیست که توده دهقان می خواهد. سیستم اجاره و پرداخت مال الاجاره "رانت ارضی" تظاهر آشکار ادامه روابط فئودالی است زیرا ارتباط فئودالی از نظر اقتصادی بر حسب سهمی که به عوامل تولید تعلق می گیرد و از آن میان اختصاص بیشتر این سهم به عامل تولید زمین مشخص می شود. اینکه سهم عوامل تولید جنسی یا نقدی پرداخت شود تاثیر ماهوی در اصل رابطه ایجاد نمی کند. بدین ترتیب وجود سیستم اجاره در چنین سطح وسیعی در روابط ارضی ایران پایه های عینی بسیار محکمی برای استثمار توده دهقان و حفظ مظاهر فئودالیسم در روستاهای ایران، که در فقر و جهل و بیماری خلاصه می شود، به جا گذاشته است (با توجه به مرحله سوم اصلاحات ارضی، تغییرات جدیدی در سطح روستا و از جمله در سیستم اجاره، انجام گرفته که در نتیجه آمار فوق را تغییر داده است، ۱۹ بهمن). به علاوه عدم عمومیت و عدم لیاقت اداری و سیاسی شرکت های تعاونی در کمک به دهقانان همچنان دهقان را به انواع و اقسام رباخواران ده و شهر وابسته نگه داشته است و کافی است یاد آوری کنیم که شرکت های تعاونی فقط در ۲۰٪ دهات ایران که ۲۵٪ جمعیت روستائی ایران را شامل می شود فعالیت دارد و متوسط کمکی که به دهقانان عضو شرکت های تعاونی شده در سال ۴۵ با اخذ تضمینات متعدد داده شد کمی بیش از ۴۰۰ تومان است.

از نظر روابط نهضت با توده دهقان، عمومی کردن سیستم اجاره عامل مساعدی است برای ارائه یک شعار واحد در سطح تمامی جامعه و متمرکز کردن نارضائیت و مخالفت دهقانان با سیستم اجاره که اکنون مخصوص به شکل خودداری از پرداخت اجاره بها

متظاهر می شود و به همین جهت دستگاه همراه با وعده های دائمی خود مجبور به اتخاذ تصمیمات شدید برای گرفتن اجاره بها از دهقانان می شود.

اگر رژیم در سطح ده موفق به انجام برخی کارها گردید و توانست برای مدتی امیدواری های توده دهقان را به شدت برانگیزاند و آنها را به خود متوجه سازد و رضایت قشر کوچکی از دهقانان را به صورت محدود تامین کند و بدین ترتیب از موفقیت های کم و بیش برخوردار باشد، ولی اقدامات رژیم در شهرها بطور کلی و در مجموع خود با شکست کامل مواجه شد. رژیم شاه نتوانست زحمتکشان شهرها را با مانورهای خود تحمیق کند.

قانون «سهم کردن کارگران در سود ویژه کارخانه ها» حتی یک کارگر را هم فریب نداد و با توجه به محتوی تو خالی آن کوچکترین تاثیر در بهبود وضع طبقه کارگر نتوانست داشته باشد، بعلاوه آنچه که به کارگران به عنوان سهم آنها از سود ویژه تعلق می گیرد به انحاء مختلف از امتیازات گذشته آنها کسر می شود و به انحاء مختلف از پرداخت همین مبالغ جزئی هم خودداری می شود. در شهر کارگری مثل اصفهان متوسط آنچه به عنوان سهم کارگران از سود ویژه در سال ۴۴ به هر کارگر تعلق گرفت فقط ۸۵۰ ریال بوده است. در تهران وضع از این هم بدتر بود.

زحمتکشان شهر در زیر فشار شدید فقر و نداری و مرض و بیکاری در بدترین شرایط زندگی می کنند و استبداد شدید و بی رحمانه حلقوم آنها را می فشارد. به هر گونه فعالیت سندیکائی کارگری با خشونت آمیز ترین وجهی پاسخ داده می شود، محیط کارخانه ها تبدیل به محیط پلیسی بسیار خشن و شدیدی شده است که به طبقه کارگر کوچکترین امکان برای بیان خواست های خود نمی دهد. وضع سایر قشرهای اجتماعی شهر نیز کوچکترین تغییری با گذشته نکرده است، بیکاری، فقر، مرض در تمام شهرها بیداد می کند و همه اقشار شهر زیر چکمه های خشن ترین دیکتاتوری و محیط پلیسی رنج می کشند. بحران اخلاقی و اجتماعی شهرها را فرا گرفته است. نیروی بزرگی از جوانان به انحرافات گوناگون کشیده می شوند، آمار جنایت، دزدی و قاچاق مواد مخدره دائما رو به افزایش است و رژیم شاه عاجز از حل این مشکلات است. با وجود همه جار و جنجال ها هزینه زندگی همچنان کم تر شکن باقی مانده و سطح زندگی توده مردم در وضع رقت باری قرار دارد. این چنین اوضاع و احوالی است که موجب شده به ویژه زحمتکشان شهر از ۲۸ مرداد هرگز با رژیم آشتی نکنند. فاصله بین رژیم شاه و خلق چنان است که حتی برای یک روز هم حکومت بدون سر نیزه و شلاق برای رژیم امکان پذیر نیست.

۶- سیاست خارجی رژیم: جهت عمومی سیاست خارجی رژیم پس از کودتای ۲۸ مرداد تبعیت از سیاست جهانی امپریالیسم بوده است. ایران برای امپریالیسم جهانی یک موضع استراتژیک بسیار مهم سیاسی و اقتصادی به شمار می رود و حفظ ایران در شبکه روابط امپریالیستی برای امپریالیسم و نظام سرمایه داری جهانی اهمیت اساسی دارد. محتوی اساسی سیاست خارجی رژیم منطبق با استراتژی امپریالیسم در جهت گیری علیه نهضت های مترقی و آزادی بخش و ضد امپریالیستی خلاصه می شود. اگر چه موافق اوضاع و احوال روابط بین المللی و متناسب با این امر که تضادهای دو امپریالیسم انگلستان و آمریکا در چه حدتی قرار دارد و کدامیک از دو امپریالیسم موفق شده باشند که مجریان سیاسی ایران را در حیطه نفوذ خود داشته باشند و نیز منطبق با مقتضیات منافع رژیم شاه در روابط بین المللی اشکال اعمال این سیاست تغییرات کم و بیش به خود می گیرد ولی محتوی و جهت عمومی این سیاست هرگز تغییر نکرده است. استراتژی سیاست خارجی رژیم ماهیتا در کنار استراتژی جهانی امپریالیسم قرار دارد و بدیهی است که محتوای اساسی سیاست خارجی رژیم ناگزیر از این استراتژی تبعیت خواهد کرد و تغییرات سیاست خارجی تغییراتی تاکتیکی و سطحی خواهد بود. رژیم شاه از نظر تاکتیکی منطبق با منافع آنی خود روش سیاسی اش را منطبق با تاکتیک این یا آن امپریالیسم تنظیم می کند ولی ماهیتا و بر حسب مقتضیات منافع طبقاتی و سیاسی خود نمی تواند در عرصه بین المللی محتوی جهت گیری عمومی سیاست خارجی خود را تغییر دهد. این تغییر چیزی نیست که به علل وجود این یا آن فرد بسیار با نفوذ در رژیم انجام پذیرد. و یا با بسط برخی روابط بین المللی و نارضائی این یا آن امپریالیسم از این روابط تصور شود که در جهت این تغییر قرار گرفته اند. فقط تغییر حاکمیت طبقات اجتماعی است که می تواند منجر به تغییرات واقعا اساسی و ماهوی در سیاست خارجی

گردد. در سال های اخیر، تقریباً همزمان با مانورهای اصلاحی رژیم و مخصوصاً پس از برکناری گروه امینی - ارسنجانی تغییراتی در روابط بین المللی رژیم بوجود آمده است. جنبه اساسی این تغییر همانا بسط روابط ایران با اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی است. این مرحله با اعلام دولت ایران مبنی بر واگذاری پایگاه های موشکی آغاز می شود و پس از آن روبه توسعه می نهد. به نظر ما مشخصات عمومی این تغییر سیاست مورد حمایت امپریالیسم انگلستان است و با توصیه های امپریالیسم انگلیس انجام گرفته است. چنانکه نمونه قبلی آن را ما در مورد پاکستان دیدیم و در ایران نیز قبل از روی کار آمدن گروه امینی - ارسنجانی، دولت شریف امامی انجام چنین برنامه ای را در دستور روز داشت، ولی فشار شدید امپریالیسم آمریکا در روی کار آمدن گروه امینی - ارسنجانی موقتاً اجرای این سیاست را به تأخیر انداخت ولی با برکناری این گروه و وارد میدان شدن شخص شاه و درگیری امپریالیسم آمریکا در ویتنام، که تحرک سیاسی آن را در خاورمیانه به طور محسوسی تقلیل داد و اعمال فشار گذشته را برایش غیر ممکن می ساخت زیرا مخصوص به حمایت جهانی انگلستان نیازمند بود، این تغییر سیاست عملی شد. این تغییرات با منافع رژیم شاه از نظر داخلی و بین المللی و با منافع انگلستان در خاورمیانه منطبق است.

از نظر داخلی همزمان با مانور اصلاحی، بهبود و بسط روابط با کشورهای سوسیالیست و جلب حمایت سیاست این کشورها این مانور را کامل می کرد و عوام فریبی رژیم را در گرفتن یک چهره ترقی خواه تکمیل می نمود. تشت نیروهای چپ و بطور کلی نیروهای مخالف رژیم را افزایش می داد و بدینوسیله موضع اپوزیسیون را تضعیف می کرد و از این نظر به ثبات رژیم کمک می نمود و در حقیقت برای تبلیغ در مورد "سیاست مستقل و ملی" فاکت ایجاد می کرد. از نظر وضع خاص رژیم در منطقه خاورمیانه خطری که بیش از همه بر آن سنگینی می کند فشار نیروهای ضد استعماری و رژیم های مترقی است. تضادهای رژیم مثلاً با جمهوری متحده عربی تضادی است ماهوی که از ذات ارتجاعی رژیم سرچشمه می گیرد. اعمال سیاست جدید خارجی به رژیم امکان می دهد که با حذف فشار از طرف کشورهای سوسیالیستی همه کوشش خود را در مقابله با فشارهای نیروهای ضد استعماری در منطقه خاورمیانه و تبعیت و همگامی با امپریالیستی که سیاستش مبتنی بر مقابله فوری با این نیروها باشد تخصیص دهد. زیرا افزایش قدرت نیروهای آزادی بخش و رژیم های مترقی مقابله با فشارهای سیاسی اردوگاه سوسیالیستی می تواند بلافاصله روی مجموعه سیستم جهانی امپریالیستی حساب کند زیرا چنین فشاری از طرف کشورهای سوسیالیستی بلافاصله در کادر مناسبات بین المللی دو سیستم قرار می گیرد ولی در مقابله با فشار رژیم های مترقی که برای رژیم جنبه فوری دارد با توجه به اختلاف تاکتیکی که بین اردوگاه امپریالیسم در مقابله با آنها وجود دارد و با توجه به درگیری امپریالیسم آمریکا در ویتنام نمی تواند روی پشتیبانی واحد اردوگاه امپریالیسم حساب کند و در اینجا نقطه وحدت منافع رژیم و تاکتیک سیاسی امپریالیسم انگلستان. هدف ویژه امپریالیسم انگلستان از تشویق این تغییرات در سیاست خارجی ایجاد آن چنان وضعی برای ایران است که می تواند از عهده انجام وظایف معینی که به عنوان یک پایگاه مطمئن بر ضد نیروهای ضد استعماری و آزادی بخش در خاورمیانه دارد بر آید. فشار نیروهای ضد استعماری و رژیم های ترقی خواه خاورمیانه بر مواضع امپریالیسم بسیار شدید و روز افزون است و حوادث اخیر نیز چیزی از این فشار در مجموع خود نکاسته است. امپریالیسم انگلستان به دلایل کاملاً مشخص که بطور خلاصه عبارت است از تجمع اساسی ترین منافع امپریالیستی و بسیار حیاتی آن در "شرق سوئز" نسبت به این فشار حساسیت فوق العاده ای از خود نشان می دهد. از مدت ها پیش کوشش امپریالیسم جهانی به ویژه امپریالیسم انگلستان این بود که در مقابل فشار و وحدت عمل جنبش ضد استعماری و رژیم های مترقی در خاورمیانه به ایجاد یک نیروی منطقه ای از کشورهای ارتجاعی دست زند و نیروهای مرتجع را در خاورمیانه متحد گرداند تا با تکیه بر آن نیرو از نظر سیاسی و در مواقع لزوم از نظر نظامی جلو فشار نیروهای ضد امپریالیستی در خاورمیانه گرفته شود. اینکه دائماً از پیمان سنتو انتقاد می شود به دلیل این است که استراتژی نظامی پیمان سنتو و اقدامات و نقشه های عمومی آن اساساً برای به اصطلاح مقابله با فشار کشورهای سوسیالیستی تنظیم شده بود و حتی شاه علناً اظهار داشت که پیمان سنتو باید برای مقابله با "تجاوز کاران جدیدی که در منطقه خاورمیانه بوجود آمده اند" خود را سازگار سازد. از نظر شاه دعوا بر سر تبدیل سنتو به اهرم کمک فوری برای رژیم است. پروژه پیمان "پان اسلام" مشخصاً برای اعمال این هدف پایه گذاری شده

بود. هنگام بحث در باره این طرح محافل امپریالیستی آشکارا هدف آن را "انتقال مرکز ثقل سیاسی خاورمیانه از قاهره" قلمداد کردند. برای اینکه ایران بتواند به خوبی نقش فعال خود را در اعمال سیاست امپریالیستی در خاورمیانه بازی کند ضرورت داشت فشارهای سیاسی موجود از طرف اردوگاه سوسیالیستی بر ایران حذف شود و حالت مقابله ای که بوجود آمده بود از بین برده شود زیرا در چنان شرایط بین المللی که روابط اتحاد شوروی با کشورهای غربی در وضع بحرانی قرار ندارد دلیلی برای روش قبلی و جنگ سرد بین دو کشور وجود نداشت. خطر بسیار فوری و حیاتی برای امپریالیسم انگلستان وضع نیروهای ترقی خواه در خاورمیانه می باشد که تهدید دائمی و شدیدی روی اساسی ترین و حیاتی ترین منافعش دارند، بنا بر این امپریالیسم انگلستان ترجیح می دهد از کشوری نظیر ایران در آنجا استفاده کند که بیش از همه به سودش است. برای مقابله با جنبش انقلابی در خاورمیانه و مقابله با رژیم های مرفعی عربی که از حیثیت ملی و بین المللی بزرگی برخوردارند سیمای سیاست خارجی ایران نیاز به چنین تغییری داشت. رژیم شاه نیز که برایش مقابله فعال با خطر بالفعل یعنی جنبش آزادی بخش در خاورمیانه اهمیت بیشتری از مقابله با خطر بالقوه یعنی فشار اردوگاه سوسیالیستی داشت، انجام این تغییرات را قبول کرد. روشی که تجربیاتی از کشور همسایه پاکستان نیز در آن وجود داشت.

این چنین است دلایل تغییراتی که رژیم شاه در سیاست خارجی خود داده است. این تغییرات کوچکترین تغییر ماهوی در سیاست خارجی را به همراه ندارد، بلکه کاملاً منطبق با استراتژی عمومی امپریالیسم و موافق با تاکتیک های امپریالیسم انگلستان است. حتی شاه چندی پیش هنگام بحث از سیاست خارجی علناً اظهار داشت "فلسفه و ایده آل های ما تغییر نکرده است و فقط ما در فکر منافع ملی خود هستیم" البته "منافع ملی" که شاه از آن نام می برد معلوم است چگونه منافع "ملی" می باشد.

۷- سیاست کشورهای سوسیالیستی در مقابل رژیم: دلایل تغییرات سیاسی رژیم را در سیاست خارجی به اختصار مطالعه کردیم، اکنون جا دارد که سیاست کشورهای سوسیالیستی و در راس آن اتحاد شوروی را با رژیم از نظر تطابق آن با موازین مارکسیسم-لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری و منافع جنبش ضد استعماری خلق ایران مورد بررسی و ارزیابی قرار دهیم. مارکسیسم-لنینیسم می آموزد که سیاست خارجی یک دولت همیشه نتیجه رژیم اجتماعی آن است. این سیاست بیان کننده منافع طبقات حاکم است و دارای خصلت طبقاتی و مبتنی بر ایدئولوژی طبقات حاکمه می باشد. موقع یک دولت در عرصه بین المللی که از جهت عمومی سیاست خارجی و سیستم اتحادها و روابط خارجی آن با سایر کشورها مشخص می شود، بر اساس این منافع تعیین می گردد. بدین ترتیب یک دولت سوسیالیستی که باید به آرمان های مارکسیسم-لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری وفادار بماند در اعمال بدون انحراف این سیاست جز با درک موقع طبقاتی این یا آن دولت موفق نخواهد شد.

دیپلماسی کشورهای سوسیالیستی باید مبتنی بر تحلیل موقع و موضع طبقاتی و سیاسی دولت ها در عرصه بین المللی باشد. مناسبات کشورهای سوسیالیستی، درجه نزدیکی و دوری آن با یک دولت، باید بر اساس موقع طبقاتی و نقش سیاسی که آن دولت دارد تنظیم گردد. در نتیجه سیاست خارجی یک دولت سوسیالیستی نمی تواند همان اصولی را که در مناسبات خود با دولتی که مواضع طبقاتی آن در دست بورژوازی ملی است رعایت کند که حکومتش در دست کمپرادوریسم و عمال امپریالیسم قرار دارد. یک سیاست خارجی سوسیالیستی نباید و نمی تواند در مقابل یک دولت ضد ملی و ضد دمکراتیک، دولتی که جهت عمومی سیاست خارجی و سیستم اتحادها و روابط خارجی آن در جهت تقویت و خدمت به امپریالیسم و ارجاع قرار دارد، از همان روشی پیروی کند که در مقابل یک دولت ملی که حمایت توده های مردم و دولتی که جهت عمومی سیاست خارجی آن و سیستم اتحادها و روابط خارجی اش در جهت تقویت مبارزه ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی است، اعمال می نماید. چنین سیاستی سوسیالیستی نیست زیرا در حقیقت چنین سیاستی محتوی طبقاتی خود را که مبتنی بر انترناسیونالیسم پرولتری است از دست می دهد، به منجلا بپورتونیسیم و معاملات سیاسی کشیده می شود و تفاوت دیپلماسی سوسیالیستی را با دیپلماسی بورژوازی به یک باره از بین می برد.

به نظر ما برای کشورهای سوسیالیستی، دیپلماسی باید وسیله ای باشد برای خدمت به ایدئولوژی. دیپلماسی خدمتگذار ایدئولوژی است و هدف های دیپلماتیک بر اساس استراتژی ایدئولوژیک تعیین می شود. دیپلماسی تکنیکی است برای اعمال ایدئولوژی در عرصه بین المللی و کمک به منافع انترناسیونالیسم پرولتری.

منافع هدف های دیپلماسی که بر اساس استراتژی ایدئولوژیک تعیین شده باشد آن چنان منافی نیست که با یک مانور ساده سیاسی این و یا آن موجب این چنین تغییر مناسبات دیپلماسی کشورهای سوسیالیستی با آن گردد. دشمن تبدیل به دوست شود و ضدیت جای خود را به حمایت سیاسی دهد. بر خلاف اصل حيله گرانه دیپلماسی بورژوازی که به قول آقای سوسولف (گزارش سوسولف در زمینه اختلافات چین و شوروی، متن فارسی ص ۱۸) پالمرستون آن را چنین فرموله کرده است که "ما متحدین ابدی و دشمنان همیشگی نداریم فقط منافع ما ابدی است." کشورهای سوسیالیستی متحدین ابدی و دشمنان همیشگی دارند، زیرا این متحدین و دشمنان خصلت طبقاتی دارند و هیچ دشمن طبقاتی تبدیل به دوست طبقاتی نمی گردد. اتحاد و حمایت یا دشمنی کشورهای سوسیالیستی، یا اگر درست بگوییم موضع گیری کشورهای سوسیالیستی در قبال دول دیگر، فقط با توجه به ماهیت سیاست طبقاتی آن دول و منافع انترناسیونالیسم پرولتری است که باید تعیین و تنظیم گردد. لنین وظایف یک کشور سوسیالیستی را از نظر سیاست خارجی چنین بیان می کند: "انجام حداکثر آنچه که در یک کشور قابل تحقق است برای تکامل، پیشرفت، حفظ و افروختن انقلاب در سایر کشورها" (لنین، آثار، ص ۳، چاپ پاریس) لنین هنگام تشریح انترناسیونالیسم پرولتری دقیقاً معنای آن را بیان می کند: فقط و تنها یک نوع انترناسیونالیسم واقعی وجود دارد که همانا عبارت است از کوشش فداکارانه برای توسعه جنبش انقلابی و مبارزه انقلابی در هر کشور و حمایت (به وسیله تبلیغات، کمک و کمک مادی) از همین مبارزه و همین خط سیر در تمام کشورها بدون استثنا" (لنین، آثار، ص ۶۸، چاپ پاریس). بدین ترتیب وظایف دیپلماسی کشورهای سوسیالیستی فقط و فقط در خدمت به منافع ایده نولوژی مارکسیسم-لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری با معنای لنینی آن خلاصه می شود. به نظر ما سیاست خارجی اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی در مقابل رژیم شاه ناقض اصول اساسی سیاست سوسیالیستی است. مطلب بر سر داشتن روابط عادی سیاسی و اقتصادی و روابط حسن همجواری نیست. مطلب بر سر حمایت سیاسی-تبلیغاتی، اقتصادی و نظامی از یک رژیم فاسد و ضد ملی است. باید معلوم شود رژیمی که تا سال ۱۳۴۰ مورد آن چنان حملات سیاسی و تبلیغاتی اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی قرار داشت چرا از سال ۱۳۴۱ مورد تعریف و تمجید و حمایت سیاسی و اقتصادی این کشورها قرار گرفته است. اگر مناسبات کشورهای سوسیالیستی بر اساس تحلیل و تعیین موقع طبقاتی و سیاسی دولت ها تنظیم می شود، باید ببینیم حکومت شاه از نظر ماهیت طبقاتی، ضد دمکراتیک و ارتجاعی و وابسته به امپریالیسم خود، چه تغییرات ماهوی کرده است که موجب این تغییر روش سیاسی اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی گشته است. اگر مانورهای داخلی موجب این تغییرات است چرا این روش سیاسی در مورد حکومت امینی-ارسنجانی که پایه گذار این مانورها بودند و اصرار بیشتری در انجام این مانورها داشتند اعمال نشد و حتی بر عکس حملات تبلیغاتی و سیاسی بر علیه این گروه آنی قطع نشد.

ما در این تحلیل دیدیم و همه نیروهای مخالف در ایران حتی کمیته مرکزی حزب توده (که وظیفه خود می داند که از تمام جنبه های دیپلماسی شوروی در ایران بدون استثناء دفاع کند) هم قبول دارد که ماهیت ارتجاعی، ضد ملی، ضد دموکراتیک، ضد خلقی و وابسته به امپریالیسم حکومت شاه تغییری نکرده است و حتی در جهت تضعیف این خصوصیات هم قرار ندارد، بلکه همانطور که توضیح دادیم مانورهای اخیر به ویژه برای تثبیت عمده ترین مواضع رژیم ایران است که با منافع ملی ما، با منافع جنبش ضد استعماری خلق های خاورمیانه و جهان منافات دارد و منطبق با استراتژی و تاکتیک های نئوکلنیالیسم است.

پس آن عوامل عینی که می توانست توجیه کننده تغییر سیاست اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی نسبت به رژیم شاه باشد نه از نشر مواضع ملی و نه از نظر سیاست خارجی رژیم وجود ندارد و به همین جهت می گوئیم و اعتقاد داریم که متأسفانه سیاست اتحاد شوروی ناقض سیاست سوسیالیستی و متباین با انترناسیونالیسم پرولتری است. امروز از رژیمی چاپلوسی می شود، از شاهی به عنوان "مصلح بزرگ" ستایش می شود، به حکومتی اسلحه داده می شود و با کمک اقتصادی به تثبیت حکومتی کمک

می شود که هیچ گونه تغییر ماهوی با دیروز که به آن فحش و ناسزا گفته می شد، سیاه کاری های درون کاخ های شاه فاش می گشت و کمک نظامی به آن به منزله خیانت به خلق های ایران و جنبش آزادی بخش در خاورمیانه تلقی می شد پیدا نکرده است. اینجا دیگر هدف های دیپلماسی را استراتژی ایدئولوژی تعیین نمی کند. ایدئولوژی اسیر بی زبان دیپلماسی گشته است.

آقای سوسولف در ۱۴ فوریه ۱۹۶۴ در گزارش خود به کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی در مورد روابط چین و پاکستان چنین گفت: "دستگاه رهبری چین ضمن تیره کردن فوق العاده روابط خود با هندوستان که به طوری که می دانید عضو دسته بندی های نظامی نمی باشد در عین حال عملاً به اتحاد با پاکستان، کشور عضو اتحادیه های نظامی سیتو و سنتو که برای صلح و امنیت ملل آسیا حامل خطر می باشد، تن در داد. این واقعیت که رهبران چین با دور انداختن "کلیه جملات انقلابی" خود در حقیقت در راهی قرار گرفتند که آن را نمی توان با روش اصولی کشورهای اتحادیه سوسیالیستی در مورد بلوک های امپریالیستی وفق داد. چه می توان گفت روش رهبران چین در مورد انتخاب دوست و متحد بسیار عجیب و غریب است. سوال می شود:

چگونه می توان کشورهای سوسیالیستی و احزاب کمونیست را لکه دار نمود و بلافاصله در مقابل انظار تمام جهان برای رژیم ارتجاعی پاکستان چابلووسی کرد؟ این موضوع واقعاً غیر قابل درک است. آیا کسی باور می کند که نزدیک شدن با پاکستان ناشی از منافع ترقی و توسعه مبارزه انقلابی ملل آسیا با امپریالیسم است که رهبران چین راجع به آن جارو جنجال راه انداخته اند" (گزارش سوسولف، متن فارسی ص ۲۷).

چه می توان گفت! ما سوال می کنیم، مخصوصاً از آقای سوسولف و کمیته مرکزی حزب توده که توجیه کننده سیاست شوروی است سوال می کنیم آیا کسی باور می کند که نزدیک شدن با رژیم شاه و کمک نظامی و اقتصادی در اختیار حکومت ایران گذاشتن و حمایت سیاسی و تبلیغاتی از رژیم شاه کردن، ناشی از منافع ترقی و توسعه مبارزه ملل آسیا با امپریالیسم است؟! چگونه انحراف سیاست چین در مورد حکومت پاکستان دیده می شود ولی انحراف سیاست اتحاد شوروی در مورد حکومت ایران و همان پاکستان فراموش می گردد. چرا چابلووسی از رژیم ارتجاعی پاکستان مذموم است ولی چابلووسی از رژیم شاه قابل نکوهش نیست و حتی کمیته مرکزی به لطایف الحیل در صدد توجیه آن بر آمده است؟ آری... "این موضوع واقعاً غیر قابل درک است" که رژیم شاه از نظر موضع ارتجاعی خود چه چیزی از رژیم پاکستان، اگر زیاد نداشته باشد، کم دارد؟ همان دلالتی که سوسولف را وادار می کرد که بپرسد: "آیا کسی باور می کند که نزدیک شدن با پاکستان ناشی از منافع ترقی و توسعه مبارزه انقلابی ملل آسیا با امپریالیسم است؟" امروز مقابل کمونیست های ایران و همه نیروهای ضد استعماری خلق ایران قرار دارد که بپرسند و به ویژه از آقای سوسولف و کمیته مرکزی حزب توده بپرسند: آیا کسی باور می کند که نزدیک شدن با ایران ناشی از منافع ترقی و توسعه مبارزه انقلابی ملل آسیا با امپریالیسم و مبتنی بر انترناسیونالیسم پرولتری است؟

به نظر ما سیاست اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی در ایران مغایر با منافع ترقی و توسعه مبارزه انقلابی ملل آسیا با امپریالیسم و مغایر با اصول انترناسیونالیسم پرولتری و مخالف با دیپلماسی سوسیالیستی است. زیرا کمک به حکومت ایران و حمایت سیاسی از آن به منزله تثبیت یک رژیم ارتجاعی و ضد ملی و عامل امپریالیسم در منطقه خاورمیانه است و یک چنین سیاستی اگر چه هم از نظر تاکتیکی ضربه ای فی المثل به امپریالیسم آمریکا به شمار رود از نظر استراتژی هیچ گونه ضربه ای به امپریالیسم جهانی محسوب نمی شود و هیچ گونه منافع دراز مدت برای جنبش ملی ایران در آن دیده نمی شود بنا بر این مغایر با انترناسیونالیسم پرولتری است. به علاوه در این سیاست استراتژی ایدئولوژیک فدای تاکتیک های دیپلماسی اپورتونیستی گشته است. واقعاً غیر قابل درک است که بدون در نظر گرفتن کوچکترین مبانی طبقاتی و نقش سیاسی حکومت ها سیاست واحدی در مقابل آنها در پیش گرفته می شود. واقعاً غیر قابل درک است که هم به سوریه و مصر اسلحه داده شود و هم به رژیم شاه؟ در حالی که ایران در خاورمیانه یکی از تکیه گاه های فعال امپریالیسم در مبارزه بر ضد هر جنبش مترقی و همان کشورهای مصر و سوریه است. آیا چنین روشی یادآور فرمول دیپلماسی بورژوائی نیست که "ما دوستان همیشگی و دشمنان دائمی نداریم."

این اولین بار نیست که سیاست اتحاد شوروی در ایران دچار چنین انحرافی می گردد. انحرافی که مصالح جنبش خلق ما و مصالح انترناسیونالیسم پرولتری آشکارا فراموش می شود و فدای فرصت طلبی های دیپلماتیک می گردد. به نظر ما اساس سیاست خارجی اتحاد شوروی در عدم توجه به موقع طبقاتی و سیاسی دول و حکومت هائی که اتحاد شوروی با آنها نزدیک می شود نهفته است. یعنی در حقیقت ایدئولوژی و مقتضیات آن تعیین کننده دیپلماسی نبوده و دیپلماسی اتحاد شوروی عملاً بدون توجه به مبانی ایدئولوژیک تعیین می شود و به همین جهت این دیپلماسی مبانی ایدئولوژیک دیپلماسی سوسیالیستی را نفی می نماید. این عدم توجه موجب می شود که اتحاد شوروی در دام انواع و اقسام مانورها بغلطد و در گرداب فرصت طلبی فرو رود، به موفقیت های سطحی دل خوش کند و آخر الامر نیز از این نوع تاکتیک های فرصت طلبانه بازنده از بازی خارج شود.

قسمت دوم

عمده ترین وظایف کمونیست های ایران در شرایط کنونی

۱- اکنون در پرتو بررسی های گذشته می توانیم نتیجه گیری های خود را پیرامون وضع جامعه را دقیقاً بیان کنیم.

الف- در جامعه روستائی ایران پس از اصلاحات ارضی نه تنها تضادهای قدیمی در سطح بسیار وسیعی از بین نرفت بلکه تضادهای جدیدی نیز بوجود آمده است. اصلاحات ارضی رژیم شاه نتوانسته است مسئله ارضی را به سود زحمتکشان ده حل کند. توده دهقان به بهبودی امید های خود از رژیم پی می برد و رژیم بیش از پیش عدم تمایل و لیاقت خود را برای تغییر واقعی در روستا نشان می دهد و به سوی اتخاذ سیاست خشن ضد دهقانی برای گرفتن قسط و مال الاجاره کشیده می شود. مظاهر اساسی فئودالیسم در زندگی دهقان یعنی فقر، جهل و بیماری همچنان بر دهات ایران حکومت می کند. توده دهقان البته در وضع انفجار انقلابی قرار ندارد ولی مناسبات رژیم با توده دهقان و سیاست طبقاتی رژیم به نحوی نیست که بتواند با تکیه بر آن از توده دهقان به عنوان نیروی ضد انقلابی استفاده کند و یا با تکیه بر مانورهای خود توده دهقان را به حمایت سیاسی خویش بر انگیزاند. در عوض نیروهای انقلابی با توجه به سیاست طبقاتی صریح و روشنی که در حمایت از زحمتکشان شهر و ده دارند از نظر عینی (البته نه در یک زمان کوتاه) امکانات بیشتری برا استفاده از تضادهای موجود در جامعه روستائی و جلب حمایت توده دهقان دارند. به نظر ما یک نیروی انقلابی در حال درگیری با رژیم می تواند تضادهای جامعه روستائی را تشدید کرده، آگاهی طبقاتی زحمتکشان ده را گسترش داده و آن را به سوی حل قطعی تضادها به نفع توده دهقان و بالتجیه به سوی یک جریان ملی ضد رژیم هدایت کرده و از آن بهره برداری نماید.

وظیفه بزرگ ما ایجاد این نیروی انقلابی در حال درگیری است.

ب- توده های شهری هرگز با رژیم آشتی نکرده اند. زحمتکشان شهر در زیر فقر، مرض، بیکاری و خفقان شدید و استبداد، همچنان به عنوان دشمنان آشتی ناپذیری برای رژیم باقی مانده اند. وجود آگاهی طبقاتی و سیاسی در اقشار مختلف توده شهری باعث شد که مانورهای اصلاحی نتواند توهمی در ماهیت ارتجاعی رژیم بوجود آورد و آنها را نسبت به رژیم امیدوار سازد. حتی در سال های اخیر یعنی در اوج تبلیغات رژیم مخالفت و دشمنی توده شهری با رژیم روز افزون بود و در گذشته هرگز این دشمنی به چنین سطح و عمقی نرسیده بود. کافی است وقایعی چون قیام ۱۵ خرداد، ترور منصور و حمله به شاه را یاد آوری کنیم. این وقایع انعکاس آن چنان تضادهای عمیقی است که بین زحمتکشان شهر و رژیم شاه وجود دارد. رژیم فاقد حیثیت اجتماعی در بین زحمتکشان شهر می باشد، زیرا اقشار مختلف شهر، کارگران و خرده بورژوازی و روشنفکران دائماً زیر شدیدترین ضربات رژیم و فشار و تحمیلات گوناگون اقتصادی و سیاسی قرار دارند. به نظر ما محیط سیاسی شهرهای به طور درست در اختیار آن نیروی انقلابی قرار خواهد گرفت که عملیات براندازی را بر علیه رژیم آغاز کند. اگر امروز در سطح سیاسی برخورد و تضادهای وسیعی متظاهر نمی شود به دلیل خفقان شدید و بی رحمانه ای است که بر جامعه ما حاکم است و به دلیل آن است که اقشار گوناگون

شهری در طی تجارب بزرگ سیاسی ۱۴ سال اخیر به درستی و دقیقاً آموخته اند که مقاومت از راه های مسالمت آمیز در مقابل دشمن هار و اسلحه در دست جز ناکامی و تشدید پریشانی نتیجه ای ندارد اکنون قشرهای سیاسی جامعه شهری به درستی فهمیده اند که توسری خوری های خیابانی نمی تواند راه اساسی برای نیل به هدف های نهضت باشد. علت این به اصطلاح "ثبات سیاسی رژیم" نه به خاطر مانورهای اصلاحی که رژیم تبلیغ می کند و نه بخاطر سازش توده ها با حکومت، بلکه مشخصاً به این دلیل است که توده ها محلی برای تظاهر موثر دشمنی و عدم رضایت خود نمی بینند. توده ها در هیچ جا نیروئی نمی بینند که ارزش داشته باشد که به امید آن و با تکیه بر آن به مقاومت موثر در مقابل حکومت برخیزند اساسی ترین وظیفه ما کمونیست ها ایجاد این نیرو و تکیه گاه است.

ج- خصوصیات اصلی رژیم، به منزله رژیمی ضد ملی و ضد دمکراتیک و وابسته با امپریالیسم که محور اساسی تکنیک حکومت آن تکیه بر سر نیزه و شدید ترین نوع خفقان و استبداد است، بدون هیچ گونه تغییر ماهوی حفظ شده است. ثبات رژیم مبتنی بر این خفقان و استبداد است، و ثباتی صوری و بدون محتوی است. این "ثبات" در مقابل مردمی بی اسلحه و بی پناه و مظلوم با تکیه بر زندان و شکنجه و شلاق و با تکیه بر اعدام و کشتار بدست آمده است. اگر رژیم با انجام مانورهای اجتماعی خود در داخل و با مانورهای سیاسی خود در صحنه بین المللی تغییراتی صوری بخود داده است ولی در تکنیک حکومتی خود نتوانسته است کوچکترین تغییری حتی از نظر صوری ایجاد کند. زیرا تضاد خلق و رژیم و تنفر توده ها از رژیم شاه در چنان شدت و حدتی قرار دارد که برای رژیم حتی امکان مانور را در جهت دمکراتیزه کردن حیات سیاسی جامعه مشکل می سازد. زیرا جامعه از هر فرصت کوچکی بلافاصله در جهت بروز دشمنی خود با رژیم شاه استفاده می کند. اکنون حقانیت مبارزه با رژیم شاه به عنوان محور اساسی مبارزه حتی بر راست ترین جناح های نهضت ملی روشن شده است. از کمونیست ها گرفته تا سوسیالیست ها و ناسیونالیست ها و مذهبیون همه و همه در موضع سیاسی دشمنی با رژیم شاه قرار دارند و به جرات می توان گفت که از نظر شعار استراتژیک سیاسی برای جنبش آزادی بخش خلق ایران در هیچ زمانی چنین وحدت نظری وجود نداشته است. ولی با وجود این وحدت نظر به دلیل موثر نبودن روش ها و تاکتیک ها، نهضت دوران بسیار دشواری از تنزل و تزلزل را می گذراند. هم نیروهای ناسیونالیستی و همچنین نیروهای کمونیستی در پراکندگی و تفرقه شدیدی به سر می برند. به نظر ما وحدت عمل نیروهای مخالف رژیم فقط در جریان ارائه عمل یک تاکتیک درست مبارزه که از نظر ما تاکتیک قهر آمیز است تامین خواهد شد. صحبت از وحدت کردن بدون وجود پایه های مادی وحدت که در این مرحله همانا تاکتیک منطبق با ضروریات جنبش است بی حاصل است. وحدت درونی کمونیست ها و وحدت نیروهای ضد رژیم فقط در جریان عمل و حرکت انقلابی تامین خواهد شد و ایجاد این حرکت و عمل وظیفه بزرگ ما کمونیست ها است.

۲- استراتژی و تاکتیک های جنبش آزادی بخش خلق ایران در شرایط کنونی:

از نظر تکامل تاریخی انقلاب ایران، ما در مرحله انقلاب ملی دمکراتیک قرار داریم استراتژی عمومی انقلاب در شرایط کنونی به طور خلاصه عبارتست از: بر انداختن رژیم وابسته به امپریالیسم و ایجاد حکومت ملی و دمکراتیک که بتواند با تکیه بر نیروی خلق فتودالیسم را به طور کامل از روابط اجتماعی و اقتصادی ایران حذف کند، شرایط زندگی زحمتکشان شهر و ده را بهبود بخشد، بتواند برای رشد سالم اقتصاد ملی ایران پایه های اساسی لازم را بگذارد و نفوذ سیاسی و اقتصادی امپریالیسم و عمالش را قطع کند و بتواند حیات سیاسی جامعه ایرانی را دموکراتیزه نماید و آن را بر اساس تغییرات بنیادی لازم به سوی ترقی و پیشرفت هدایت کند و از نظر بین المللی سیاست خارجی ایران را از خدمتگذاری به ارتجاع جهانی و امپریالیسم فارغ ساخته در جهت مبارزه ضد امپریالیستی قرار دهد. به نظر ما در شرایط کنونی، استراتژی عمومی انقلاب در فوری ترین هدف سیاسی آن یعنی بر انداختن استبداد سلطنتی شاه متبلور می گردد. زیرا رژیم کنونی با مشخصات فعلی آن بهم آمیختگی وسیعی پیدا کرده است. خود رژیم نیز کوشش فراوانی برای تشدید این بهم آمیختگی می نماید و می کوشد که برای سلطنت در بین مردم پایه ای اجتماعی و معنوی ایجاد کند. خرج میلیون ها تومان برای تاجگذاری هدف اساسی دیگری جز ایجاد این زمینه ها نداشت. بدین ترتیب مبارزه با استبداد

سلطنتی شاه پایه اولیه برای تحقق استراتژی عمومی انقلاب ایران است. با توجه به تضاد رژیم با خلق و شرایط بین المللی این مبرم ترین هدف سیاسی انقلاب را می توان در شعار "برقراری جمهوری و دموکراسی" خلاصه کرد. این شعار نیروی حیاتی بسیار وسیعی برای نفوذ در توده ها و جلب پشتیبانی آنها را در خود جمع دارد و مورد حمایت همه نیروهای سیاسی ضد رژیم قرار خواهد گرفت و رژیم را در وضعی کاملاً دفاعی و ضعیف در مقابل نهضت قرار خواهد داد. محتوی شعار به نحوی است که هرگونه امکان مانور را برای خنثی کردن آن و برای انحراف و تحمیق توده ها از رژیم سلب می نماید و همه تضادهای طبقاتی ضد رژیم را در سطح سیاسی خود منعکس می کند و می تواند بسیار زود به ایده ال بزرگ نهضت آزادی بخش خلق ما بدل شود. بدیهی است که نهضت در جریان حرکت و عمل نمی تواند و نباید به شعار سیاسی استراتژیک خود قناعت کند، جنبش در جهت تشدید مبارزات طبقاتی در شهر و ده بر خواهد آمد، مبارزات طبقاتی را سازمان داده و برای کمک به شعار استراتژیک سیاسی خود از آن بهره برداری خواهد کرد. اساسی طبقاتی جنبش باید بر منافع زحمتکشان شهر و ده استوار باشد و فقط چنین اساسی است که قابلیت زنده ماندن و گسترش جنبش ملی را تامین خواهد کرد و آنرا شکست ناپذیر خواهد نمود و به علاوه شرایط لازم برای تکامل شعارهای جنبش و گذشتن از یک مرحله به مرحله دیگر انقلاب را در جریان عمل انقلابی تامین خواهد نمود. مسائل مربوط به استراتژی عمومی انقلاب ایران آن چنان روشن و واضح است که اختلاف نظر بسیار کمی در این زمینه بین نیروهای چپ وجود دارد و می توان گفت که حداقل از نظر نظری همه این نیروها و حتی گروه هایی از نیروهای غیر کمونیستی خطوط اصلی استراتژی عمومی نهضت را در مرحله کنونی قبول دارند. ولی قبول صرفاً نظری استراتژی عمومی نهضت را در مرحله کنونی قبول دارند. ولی قبول صرفاً نظری استراتژی عموم انقلاب ایران کمکی به حرکت انقلابی در جهت این استراتژی نمی کند. اعتقاد و وفاداری واقعی به این استراتژی در تاکتیکی که برای رسیدن به آن اتخاذ می شود منعکس می گردد. به نظر ما شرایط و اوضاع و احوال داخلی به چنان نقطه ای رسیده است که برای حرکت در جهت استراتژی عمومی انقلاب ایران یک تاکتیک و یک شیوه مبارزه در مقابل نهضت قرار دارد و آن تاکتیک قهر آمیز و شیوه مبارزه مسلحانه است. ولی باید توجه داشت که انتخاب این تاکتیک برای جنبش آزادی بخش خلق ایران در واقع صرفاً مسئله ای تاکتیکی نیست بلکه واحد ارزش های بسیار مهم استراتژی می باشد، زیرا اتخاذ یا عدم اتخاذ شیوه مسلحانه مبارزه، عمیقاً و بطور ارگانیک با این مسئله وابستگی پیدا کرده است که آیا ما در جهت استراتژی عمومی انقلاب قرار داریم یا در مقابل استراتژی عمومی انقلاب. اتخاذ شیوه قهر آمیز با سرنوشت استراتژی انقلاب ایران پیوند پیدا کرده است. بنا بر این اتخاذ یا عدم اتخاذ این شیوه در عین حال تعیین کننده این مسئله نیز هست که آیا انقلابی هستیم یا ضد انقلابی؟ در بین محافل کمونیستی و غیر کمونیستی ایران مسئله انتخاب تاکتیک مسالمت آمیز یا قهر آمیز مسئله بسیار مهم روز است. در یک طرف کمیته مرکزی حزب توده قرار دارد که در پراتیک سیاسی - سازمانی و ایدئولوژیک خود در مقابل راه قهر آمیز قرار دارد. طرف دیگر گروه های مختلف کمونیستی و غیر کمونیستی هستند که تنها راه و شیوه درست مبارزه را در شرایط کنونی شیوه قهر آمیز مبارزه می شمارند. ما نیز چنین اعتقاد داریم.

از آنجائی که کمیته مرکزی به عهده خود گرفته است تا با هواداران شیوه قهر آمیز به مبارزه برخیزد و عملاً به مرکز ایدئولوژیک و سیاسی مبارزه با شیوه قهر آمیز مبارزه در داخل نیروهای جنبش تبدیل شده است، صرفاً به خاطر این واقعیت، بررسی مسیری که کمیته مرکزی در مقابل مسئله تاکتیک قهر آمیز در سال های اخیر پیموده است و تحلیل دلائلی که در مقابل این شیوه می آورد بسیار آموزنده و سود مند است. پس از مانورهای اصلاحی رژیم و استفاده از این مانورها برای کوبیدن نیروهای مخالف و پس از سرکوب خونین قیام پانزدهم خرداد و از میان بردن امکان هر گونه فعالیت قانونی و پس از اینکه برای همگان معلوم شد که رژیم شاه به دلیل تضاد شدیدش با خلق نمی تواند فعالیت های آزاد و قانونی را که موجب سست شدن پایه های حاکمیتش و رشد و تمرکز سریع نیروهای مخالفش می گردد تحمل کند و پس از اینکه یکبار دیگر روشن شد که هر فعالیت قانونی و مسالمت آمیز وقتی به مرحله خطرناکی برای رژیم برسد با نیروی نظامی به شدت سرکوب خواهد شد و پس از تفهیم این موضوع که رژیم ماهیتاً قادر به دموکراتیزه کردن حیات سیاسی جامعه نیست، عناصر گوناگونی از نهضت به این نتیجه رسیدند که راه حرکت جنبش ملی

فقط می تواند راه قهر آمیز باشد. در داخل و خارج از کشور این مسئله در سطح بسیار وسیعی طرح شد. از همان زمان فشارهای شدیدی به کمیته مرکزی حزب توده وارد می شد تا موضع خود را در مقابل این مسئله روشن نماید. در داخل کمیته مرکزی و افرادی که سانترالیسم کمیته مرکزی را قبول داشتند نیز فشار برای تعیین تکلیف، روزافزون بود. در اثر این سلسله علل کمیته مرکزی در پلنوم ۱۱-۴ خود پس از تشریح مفصل وضع عمومی جامعه و تذکار این مطلب که رژیم راه هر گونه فعالیت قانونی و مسالمت آمیز را سد کرده است به این نتیجه رسید "که به نظر می رسد که راه قهر آمیز تنها راه برای نهضت باشد." از همان لحن غیر قاطع و تزلزل آمیز مصوبات پلنوم در باره تاکتیک قهر آمیز کاملاً درجه اعتقاد کمیته مرکزی به ضرورت راه قهر آمیز روشن بود. کاملاً معلوم بود که تأیید اینکه تنها راه، راه قهر آمیز است صرفاً در زیر فشارهای داخل و خارج حزب عملی گشته است و با نیت از این ستون به آن ستون فرج است این شعار در مصوبات پلنوم گنجانیده شده نه با نیت تطبیق تمام فعالیت سیاسی و سازمانی و ایدئولوژیک حزب در این جهت. از همان ابتدا معلوم بود که این گونه گام برداشتن با "احتیاط و دور اندیشی" با "به نظر می رسد" و "چنین می نماید" برای آن انجام می گیرد که بازگشت به عقب ممکن باشد. اندکی پس از انتشار مصوبات پلنوم فوق رضا رادمنش در طی مقاله ای در ماهنامه دنیا اولین قدم را در عقب نشینی از مصوبات فوق برداشت. رادمنش در طی این مقاله اظهار نظر می کند که گرچه رژیم در شرایط کنونی راهی جز راه قهر آمیز باقی نگذاشته است ولی اگر رژیم کوششی در جهت دموکراتیزه کردن زندگی سیاسی در کشور انجام دهد، که از نظر رادمنش این کوشش باید متضمن برچیده شدن سازمان امنیت، عفو عمومی، آزادی های سندیکائی و فعالیت های سیاسی و غیره و غیره می باشد آن وقت "راه حل مسالمت آمیز" نیز مورد نظر قرار خواهد گرفت. با وجود کوششی که برای حفظ ظاهر آبرومند در این مقاله به کار رفت ولی این کوشش عاجز از پنهان کردن محتوی اپورتونیستی آن بود. محتوی اپورتونیستی آن را در اینجا باید دید که صدر کمیته مرکزی حزبی که پلنومش از راه قهر آمیز به عنوان تنها راه نام می برد به طور کامل خود را با دلایل عمیقی که موجب چنین نتیجه گیری می باشد بیگانه نشان می دهد و به "اگر" هائی می چسبد که این نتیجه گیری را بکلی نفی می کند. محتوی اپورتونیستی این مقاله را در اینجا باید دید که واقعیات بسیار روشن مواضع رژیم و سیاست و تمایلات آن و امکاناتی که از نظر ماهیت برای دموکراتیزه کردن حجات سیاسی جامعه و عملی کردن سفارشات "رفیق" رادمنش دارد. نادیده گرفته می شود و به "اگرهای" غیر ممکن توسل جسته می شود. "اگرهای" که از واقعیت موجود رژیم بسیار دور و بیگانه است و فقط برای تضعیف و تخفیف موضع اعلام شده کمیته مرکزی در زمینه تاکتیک قهر آمیز صورت گرفته است. ذکر اینکه اگر رژیم فلان کار یا بهمان کار را بکند آن وقت باید تاکتیک مسالمت آمیز در پیش گرفت، اختطاری به مبارزان نبود تا در موقع خود تاکتیک صحیح را تشخیص دهند و دچار اشتباه نشوند، بلکه این "اگرها" حامل یک انتظار از رژیم بود و اعلام آمادگی برای انجام معامله سیاسی. خطاب این مقاله در حقیقت رژیم بود و تمنا از رژیم برای نجات آقایان از بن بستی که در آن گیر کرده بودند. مارکسیسم - لنینیسم می آموزد که خصوصیات هر رژیمی از ماهیت طبقاتی آن سرچشمه می گیرد. وقتی ماهیت یک رژیم این خصوصیت را به آن می دهد که محور اساسی حکومت تکیه بر اختناق و خشونت شدید باشد، این ضد مارکسیستی است که حتی با ذکر "اگرها" توقع تغییر آن خصوصیات را درست به خصوصیات کاملاً ضد خود داشته باشیم. تغییر این یا آن خصوصیت اساسی حکومت در یک رژیم امری نیست که وابسته به اراده یک فرد موثر در رژیم باشد، نیروهای داخلی رژیم و فعل و انفعالات درونی نیروهای صوری آن قادر نیست یک خصوصیت ماهوی را در رژیم حذف کند و خصوصیت ضد آن را به رژیم بدهد. این فقط نیروهای ضد رژیم هستند که می توانند چنین خصوصیتی را که با ماهیت رژیم تناقض دارد به آن تحمیل کنند و سرانجام برای حذف قطعی آن خصوصیت، رژیم را سرنگون سازند. باید "اگرها" حداقل زمینه هائی از نظر طبقاتی و سیاسی داشته باشد تا مجاز به طرح آن باشیم. "اگرهای" که رادمنش در مقابل رژیم قرار می دهد کاملاً با زمینه طبقاتی و سیاسی رژیم شاه و ماهیت آن بیگانه است و به همین جهت هم ما می گوئیم که این مقاله اپورتونیستی و سازشکارانه بوده است.

پس از انتشار مقاله رادمنش، کمیته مرکزی با استفاده از موقعیت جدائی احمد قاسمی و دیگران فرصتی به دست آورد تا زیر لوای حمله به "جناح چینی"، قاسمی و دوستانش، اصولاً صحت راه قهر آمیز را در شرایط کنونی بگوید. کمیته مرکزی آنچه که به جناح قاسمی زیر عناوین وحدت حزب می گفت در حقیقت خطاب به همه آتهائی بود که طرفدار این تر هستند. مطابق معمول کمیته مرکزی با عناوینی از قبیل "سکتاریسم"، "آوانتوریسم"، "باکونیسم" و غیره فکر تاکتیک قهر آمیز را مورد حمله و انتقاد قرار می دهد. این حملات ثابت کرد امید اینکه کمیته مرکزی خود را از نظر سیاسی-ایدئولوژیک و سازمانی در جهت انطباق و با راه قهر آمیز مصوبه پلنوم ۴-۱۱ قرار دهد عبث و بیهوده است. پس از این حملات معلوم شد که آخرین قدم به زودی برای عقب نشینی کامل از موضع اعلام شده پلنوم که حتی یک روز کمیته مرکزی کوشش برای انطباق فعالیت های خود با آن انجام نداده است، برداشته خواهد شد. پس از این وقایع، افرادی که از نظر سازمانی سانتالیسم کمیته مرکزی را قبول داشته و ناآگاهانه دل به اعلام رسمی موضع قهر آمیز از طرف کمیته مرکزی بسته بودند و گمان می کردند که کمیته مرکزی مشغول تدارک برای حرکت قهر آمیز است، مواجه با این واقعیت شدند که کمیته مرکزی عملاً حرکتی در جهت موضع اعلام شده بلکه صحت اصولی آن را اعلام شده خود به عمل نیاورده است و نمی آورد. ما از پرسش های رسمی افراد "تشکیلات تهران" از کمیته مرکزی در این زمینه و جواب های مخالف آنها با حرکت قهر آمیز نیز اطلاع یافتیم. فشار این افراد در داخل و خارج کشور افزایش یافت، آنها به حق می پرسیدند که چرا کمیته مرکزی به آنچه که در پلنوم گفته است عمل نمی کند؟ چرا از نظر سازمانی خود را آماده اجرای شیوه مسلحانه مبارزه نمی سازد، چرا از نظر ایدئولوژیک و سیاسی در جهت تاکتیک قهر آمیز تبلیغ نمی کند. این فشارها به چنان حدی رسید که کمیته مرکزی را مجبور کرد در طی یک تحلیل مفصل که بارها از رادیو پیک ایران خوانده شد نظرات خود را در این زمینه روشن کند و به طور رسمی از موضع اعلام شده در پلنوم عقب نشینی نماید. ولی از آنجا که یکی از خصوصیات بارز اپورتونیسم عدم قاطعیتش حتی در ابراز نظرات اپورتونیستی است کمیته مرکزی در این تحلیل خود نیز جرات نکرد صراحتاً و بالکل اعلام کند که تر قهر آمیز غلط است و ما به آن اعتقاد نداریم، بلکه صحت اصولی آن را اعلام ولی زمینه عمل آن را غیر مهیا دانست. کمیته مرکزی در این تحلیل پس از شرح خصوصیات عمومی جامعه و وضع رژیم و تشریح اختناق و دیکتاتوری شدیدی که حاکم است و تذکار این واقعیت که رژیم راه هر گونه حرکت مسالمت آمیز را سد کرده است چنین اظهار نظر می کند: تاکتیک نهضت بر حسب وضع جامعه و وجود یا فقدان دموکراسی در جامعه می تواند مسالمت آمیز یا قهر آمیز باشد. و بعد نتیجه گیری می کند که در شرایط کنونی ایران با توجه به فقدان دموکراسی تنها راه موجود در مقابل نهضت راه قهر آمیز است ولی اعمال راه قهر آمیز احتیاج به یک سری شرایط عینی و ذهنی دارد که در حال حاضر شرایط عینی نامهما و شرایط ذهنی نامناسب است.

این نتیجه گیری که جان کلام و استخوان بندی تحلیل فوق است و همه قدرت جادویی سفسطه برای سیمای تئوریک بخشیدن به آن جمع شده به خوبی کمبود وحشتناک دانش سیاسی مارکسیستی-لنینیستی و عمیق ترین خصوصیات اپورتونیستی نویسندگان آن را نشان می دهد. بگذریم از این اشتباه فاحش که اساس انتخاب راه قهر آمیز یا مسالمت آمیز را ناشی از وجود یا عدم دموکراسی بدانیم، فقدان دموکراسی بخودی خود تعیین کننده خط مشی قهر آمیز نیست. چنانکه فی المثل در ۱۵ بهمن سال ۱۳۲۷ با وجود فقدان دموکراسی راه قهر آمیز برای نهضت مطرح نبود. اما باید سوال شود، اگر شرایط عینی و ذهنی برای اعمال راه قهر آمیز مناسب نیست پس این نتیجه گیری که تنها راه، راه قهر آمیز است از کجا گرفته شد؟ مگر نه این است که کمونیست ها هنگام تعیین استراتژی و تاکتیک خود باید با توجه به شرایط لازم برای اعمال آنها به نتیجه گیری برسند؟ مگر نه این است که تعیین تاکتیک همیشه و همیشه جنبه فوری دارد نه جبهه آتی و حواله به تاریخ؟ و اگر تاکتیکی را به عنوان تنها راه پذیرفتیم حتماً باید این پذیرش بر اساس وجود شرایط ذهنی و عینی مناسب استوار باشد و حتماً این پذیرش برای زمانی است که آن را تنها راه تشخیص دادیم و باید بیمائیم. هیچ دیشعوری نخواهد گفت که فلان تاکتیک امروز تنها راه است ولی باید ده سال دیگر آن را اعمال کرد. اعلام صحت یک تاکتیک به منزله اعلام امکان عملی کردن آن است. اگر برای اعمال تاکتیکی شرایط عینی و ذهنی مناسب وجود

نداشته باشد دیگر از آن تاکتیک به عنوان تنها راه صحبت کردن ابلهانه است. شیوه ای که برای اعمالش شرایط عینی و ذهنی لازم وجود ندارد دیگر راه نیست، بی راهه است.

تعیین کننده این حکم که تنها راه قهر آمیز است همان شرایط عینی و ذهنی مناسب برای اعمال آن است که کمیته مرکزی ادعای عدم تناسب و عدم آمادگی آن را دارد. این جاست که آن تضاد لاینحلی که تحلیل کمیته مرکزی را تبدیل به عبارت پردازی های پوچ و میان تهی می سازد و به عیان پرده از چهره اپورتونیستی آنها بر می دارد. در حقیقت ما با نوع کاملاً کلاسیک اپورتونیسم روبرو هستیم. لنین بسیار خوب چهره این اپورتونیسم را به ما می شناساند: "هنگامی که از مبارزه با اپورتونیسم صحبت می شود هرگز نباید به خصوصیات مشخصه تمام اپورتونیسم معاصر یعنی عدم صراحت و ابهام و جنبه غیر قابل درک آن را در کلیه رشته ها فراموش کرد. اپورتونیست بنا بر ماهیت خود همیشه از طرح صریح و قطعی مسئله احتراز می جوید و همیشه در جستجوی نقطه منتجه قواست و مثل مار بین نظریاتی که یکی ناسخ دیگری است می پیچد و می کوشد هم با این و هم با آن دیگری موافق باشد و اختلاف نظرهای خود را به اصلاحات جزئی و ابراز شک و تردید و تمایلات خیر خواهانه و بی زیان و قس علیهذا منجر سازد." (لنین - یک گام به پیش دو گام به پس ص - ۷۹۲ - آثار - چاپ مسکو) "بار دیگر سخنان صائب پاردوس تائید گردید که می گفت، مشکل است مچ یک نفر اپورتونیست را به وسیله فرمول گرفت، وی به آسانی هر فرمولی را امضا می کند و به آسانی هم عقب می نشیند، زیرا اپورتونیسم همانا عبارت است از فقدان اصول معین و ثابت. امروز اپورتونیست ها هر نوع جد و جهدی را برای وارد بودن اپورتونیسم نفی می نمایند و به هر گونه محدودیتی پشت پا می زنند و وعده و وعید های پر طمطراق می دهند که « حتی آبی موضوع سرنگون کردن حکومت مطلقه را فراموش نمایند» و «تبلیغات شان را تنها در زمینه مبارزه روزمره کار روزمزدی با سرمایه» انجام ندهند و غیره و غیره، اما فردا طرز بیان خود را تغییر داده تحت عنوان دفاع از جریان خود بخودی، دفاع از سیر پیشرو مبارزه عادی روزمره و تمجید از خواست هایی که نتایج محسوسی را نوید می دهد و غیره باز دست به همان کار سابق خود می زنند. (لنین - چه باید کرد - آثار - ص ۴۹۶ - چاپ مسکو).

تمام مسیری که کمیته مرکزی فقط در سه سال اخیر پیرامون راه قهرآمیز یا مسالمت آمیز طی کرده است طبق النعل به النعل و به معنی واقعی کلمه منطبق بر خصوصیات اپورتونیستی است که لنین آن را جمع بندی کرده است. گمان می کنیم نمونه "درخشان تر" از این برای اپورتونیسم وجود نداشته باشد.

کمیته مرکزی در تحلیل مذکور، پس از آنکه با شعبده بازی عبارات که تنها راه، راه قهرآمیز است ولی در عین حال نیست، کوشش نومیدانه ای برای رهائی از بن بست تئوریک خود به عمل می آورد و به این نتیجه پیری می رسد که: در شرایط کنونی روی شعارهای استراتژیک نهضت نباید اصرار کرد و یا به اصطلاح کمیته مرکزی "مطلق نکردن شعارهای استراتژیکی". و بدین سان از کلیه وظایف انقلابی که در جهت حرکت به سوی استراتژی عمومی نهضت نه تنها بر عهده کمیته مرکزی یک حزب طبقه کارگر است بلکه بر عهده هر گروه کمونیستی و هر گروه ضد امپریالیستی است، به طور کامل و در بست طفره می رود. کمیته مرکزی در این تحلیل یادآور می شود که با "حفظ ایمان و اعتقاد بی خلل در استراتژی" آنچه در شرایط کنونی امکان پذیر است "مبارزه در راه شعارهای تاکتیکی و مبرم است." بدین ترتیب عمده ترین وظیفه نهضت در شرایط کنونی از نظر کمیته مرکزی نه مبارزه برای نابودی استبداد سلطنتی و امپریالیسم، بلکه برای "تحقق یک سری شعارهای تاکتیکی و مبرم" می باشد. بدین ترتیب قبل از همه می فهمیم که مبارزه برای تحقق شعار استراتژیک، نابودی استبداد سلطنتی هیچ گونه ضرورت فوری ندارد و مبرم نیست. این موضوع یعنی جانشین کردن شعارهای تاکتیکی به جای شعارهای استراتژیکی در نهضت همان چیزی است که لنین از آن به نام "اپورتونیسم بیکران" نام می برد. در حقیقت مواضع کمیته مرکزی حزب توده در زمینه مسائل استراتژیک و تاکتیک جنبش به نحو حیرت انگیزی شبیه موضوعی است که انواع و اقسام اپورتونیست های دوران لنین داشتند و لنین با آنها مبارزه آشتی ناپذیری داشت. لنین می نویسد: "کافیست خاطر نشان شود که «رابوچیه دلو» غیر ممکن می دانست که سرنگون ساختن حکومت مطلقه را نخستین وظیفه نهضت توده ای کارگری قرار دهد و این وظیفه را (به نام توده) تا درجه مبارزه برای خواست های سیاسی

فوری (یعنی همان شعارهای تاکتیکی و مبرم کمیته مرکزی خودمان- نویسنده) تنزل می داد" (لنین - چه باید کرد- ص ۳۰۰ - آثار- چاپ مسکو) "آن مبارزه ای مطلوب است که در حیز امکان باشد و مبارزه ای هم که در حیز امکان باشد و مبارزه ای هم که در حیز امکان است همان است که در دقیقه فعلی جریان دارد. این درست طریقت همان اپورتونیسیم بیکران است که بطور غیر فعلا خود را با جریان خود بخودی هماهنگ می سازد." (لنین- چه باید کرد- ص ۳۰۳ - آثار- چاپ مسکو) اما بینیم آن سری شعارهای تاکتیکی که کمیته مرکزی اعتقاد دارد که در شرایط کنونی فقط امکان مبارزه در جهت تحقق آنها وجود دارد و بخاطر این شعارهای تاکتیکی باید موقتا شعارهای استراتژیک نهضت به طاق نسیان کوبیده شود کدامست؟ : مبارزه در راه صلح و استقلال ملی، مبارزه در راه تامین آزادی های دموکراتیک، مبارزه در راه بی طرفی ایران و خروج ایران از پیمان های نظامی، مبارزه برای بازگشت مهاجرین، مبارزه در راه ایجاد سندیکا های کارگری، مبارزه در راه تقویت بخش دولتی در اقتصاد و صنعتی کردن کشور و غیره و غیره... باید حرف لنین را تکرار کرد "عبارت پردازی های درخشان و پوچ." بگذریم از این مسئله که معلوم نیست چرا "استقلال ملی" برای کمیته مرکزی شعاری تاکتیکی است؟ جنبه بسیار غیر واقع بینانه ولی محتوی شعارهای کمیته مرکزی در این است که در شرایطی که ارتجاع و استبداد، سبانه کوچکترین نهال عدم رضایت و اعتراض سیاسی و غیر سیاسی را از ریشه می کند، کمیته مرکزی "به عنوان شعار تاکتیکی" در راه صلح و استقلال ملی و آزادی های دموکراتیک "مبارزه می کند" واقعا به قول لنین "این خنده آور است که انسان در باره "سازمان پیکار جوئی" صحبت کند که کارش مبارزه در راه "نزدیک ترین خواست های سیاسی" و یا "مبارزه اقتصادی علیه کارفرمایان و حکومت" باشد." (لنین- چه باید کرد- ص ۳۸۶ آثار- چاپ مسکو) بدین ترتیب کمیته مرکزی با اعلام انصراف از شعارهای استراتژی تحت عنوان "مطلق نکردن شعارهای استراتژیکی" و تنزل موضع طبقه کارگر و کمونیست های ایران و نهضت نجات بخش خلق ایران به موضع مبارزه برای خواست های فوری سیاسی عملا عبودیت در مقابل وضع موجود و ابدی کردن رژیم استبداد سلطنتی را موعظه می کند. بار دیگر باید تکرار کنیم که در واقع این اعلام انصراف موقت از شعارهای استراتژیکی و چسبیدن به شعارهای تاکتیکی به بهانه نبودن شرایط لازم برای اعمال راه قهر آمیز خود حاوی انتظار کمیته مرکزی از رژیم و فعل و انفعالات دیپلماسی جهانی است که تغییری در چند ظاهری در موضع ضد دموکراتیک رژیم داده شود تا کمیته مرکزی را از بن بست نجات دهد.

کمیته مرکزی مبارزه در راه "شعارهای تاکتیکی" را برای آن پیش نکشیده است تا گذشت زمان "شرایط عینی و ذهنی" را برای اعمال راه قهر آمیز مهیا سازد. این دفع الوقتی است که عده ای ابن الوقت با امید ولی به عبث به آن چشم دوخته اند. کمیته مرکزی در مقدمه چینی تحلیل مذکور اظهار نظر می کند "که مطلق کردن شعارهای استراتژیک سکتاریستی و چپ روی است" و با این حکم گویا مارکسیستی-لنینیستی است که حکم تعلیق شعارهای استراتژیک نهضت را در شرایط کنونی اعلام می دارد و به شعارهای تاکتیکی می چسبد.

بر خلاف نظر کمیته مرکزی صریحا باید اعلام کنیم که در هر مرحله ای از انقلاب شعارهای استراتژیکی جنبش کاملا مطلق و غیر قابل انصراف و تعلیق است و برگشت از این به معنی در غلطیدن در گرداب "اپورتونیسیم بیکران" است و به معنی اعلام آمادگی برای سازش و عقب نشینی از استراتژی دوران معینی از انقلاب است که به حکم ضرورت تاریخی در مقابل جنبش و توده ها قرار می گیرد.

هدف های استراتژیک دوران معینی از انقلاب به میل و بنا به اراده افراد معینی تعیین نمی شود تا کسی بتواند آنها را به میل و اراده خود معلق اعلام دارد. جنبش حتی برای یک روز هم نمی تواند بدون استراتژی باشد. پایداری در استراتژی و نرمش در تاکتیک، این تنها شیوه عمل واقعی کمونیست ها است.

تمام شعارهای تاکتیکی و تمام هدف های فوری سیاسی فقط به شرطی که بتواند نیروها را در جهت استراتژی جنبش هدایت کند و معین و مساعد برای شعارهای استراتژیک باشد صحیح و درست است و گرنه انحراف مسلم محسوب می شود. شعارهای تاکتیکی هرگز جای شعارهای استراتژیک را نمی تواند بگیرد و مبرم ترین وظیفه کمونیست ها همانا مبارزه برای تحقق شعارهای استراتژیک

را نمی تواند بگیرد و مبرم ترین وظیفه کمونیست ها همانا مبارزه برای تحقق شعارهای استراتژیک است. اکنون جا دارد گفتاری را که لنین مرتب در مقابل انواع و اقسام اپورتونیست های دوران خود می گفت تکرار کنیم زیرا محتوی این جمله بطور دقیق جواب ما را به کمیته مرکزی فرموله می کند و با شرایط کنونی نهضت ما کاملاً هماهنگی دارد. لنین می گفت: "که سوسیال دموکراسی در هیچیک از رشته های فعالیت سازمانی و تبلیغاتی خود نباید وظیفه مبرم پرولتاریای روس یعنی سرنگون کردن حکومت مطلقه را حتی برای یک دقیقه فراموش کند." (چه باید کرد- ص ۴۹۳- آثار- چاپ مسکو) آری کمونیست های ایران نباید حتی برای یک دقیقه وظیفه مبرم پرولتاریا و زحمتکشان ایران و نهضت نجات بخش خلق ایران یعنی سرنگون کردن استبداد سلطنتی و ارتجاع سیاسی را فراموش کنند. فقط با حرکت در جهت این وظیفه مبرم است که لایق و شایسته نام پیش قراولان جنبش کارگری و ملی ایران خواهیم بود. اما اینکه کمیته مرکزی پس از اعلام این نکته که شرایط برای اعمال راه قهر آمیز مهیا نیست به این نتیجه می رسد که بطور موقت باید از شعارهای استراتژیک منصرف شد امری تصادفی نیست. زیرا حتی کمیته مرکزی هم می داند که حرکت واقعی به سوی استراتژی نهضت در شرایط کنونی جز از طریق قهر آمیز امکان پذیر نمی باشد. در واقع توالی این دو مسئله حتی در تحلیل کمیته مرکزی هم حامل واقعیت پیوند عمیق استراتژی نهضت با شیوه قهر آمیز مبارزه است.

بدین ترتیب کمیته مرکزی از اپورتونیسم در شیوه مبارزه، با اپورتونیسم در هدف مبارزه سقوط می کند، از اپورتونیسم در مسائل تاکتیکی، با اپورتونیسم در مسائل برنامه ای می غلطد. بجای اینکه، حداقل، از نظر سیاسی و سازمانی خود را در جهت شیوه مبارزه قهر آمیز که چنین پیوند عمیقی با استراتژی دارد قرار دهد، به مبارزه با شیوه قهر آمیز و لاجرم به اعلام تعلیق استراتژی می پردازد و این طریقت همان "اپورتونیسم بیکرانی" است که به قول لنین "مبارزه ای را مطلوب می داند که در حین امکان باشد، و مبارزه ای هم که در حیز امکان باشد همان است که در دقیقه فعلی جریان داد." از آنچه که گفته شد به این نتیجه می رسیم که حرکت در جهت استراتژی عمومی نهضت جز از طریق قهر آمیز امکان پذیر نیست. اما قبول این نتیجه مستلزم قبول جنبه فعلیت و فوریت آن نیز می باشد. اتخاذ این شیوه مبارزه جنبه کاملاً فوری برای نهضت دارد. قبول این شیوه مبارزه به معنی کوشش عملی برای اعمال آن در همین شرایط و اوضاع و احوال است. در حقیقت اگر ما می خواستیم از بررسی ریشه های نظرات کمیته مرکزی صرف نظر کنیم به این اختلاف می رسیدیم که کمیته مرکزی با حفظ اعتقاد به راه قهر آمیز فقط به امکان اعمال فعلی این راه اعتقاد ندارد و بر عکس، ما با امکان اعمال فعلی آن اعتقاد داریم و در آن اصرار می کنیم.

تظاهر عملی اپورتونیسم در همین اعتقاد به فوری بودن یا نبودن راه قهر آمیز متبلور است و چنانکه دیدیم عدم اعتقاد کمیته مرکزی به امکان اعمال فعلی راه قهر آمیز ریشه های اپورتونیستی عمیقی دارد که برای اجتناب از غلطیدن عملی در گرداب چنین اپورتونیستی فقط کوشش عملی برای اعمال راه قهر آمیز با حفظ جنبه فعلیت و فوریت آن می تواند موثر باشد.

آنچه که در این زمینه قبل از همه به عهده کمونیست های ایران است همانا تدارک عملی برای پیاده کردن این نقشه است. امروز هر گروه کمونیستی کوچک و بزرگ در ایران باید بیندیشد که چه حداقلی از نظر سازمان، نقشه عملی، وسائل و تدارکات دیگر برای شروع حرکت قهر آمیز و برای اینکه حرکت بتواند پس از شروع از نظر سیاسی و سازمانی ادامه حیات دهد و رشد کند لازمست. امروز هر گروه کمونیستی در ایران باید تمام حیات سیاسی و سازمانی خود را در خط تدارک برای شیوه قهر آمیز مبارزه قرار دهد، به نحوی که اگر خود سازمانی نبود که شروع به عمل کرده است، این آمادگی را داشته باشد که بلافاصله به کمک سازمان دیگری که دست به عمل زده است بشتابد. باید همه کوشش در جهت تدارک برای پول، اسلحه و مواد منفجره و تربیت افراد متمرکز شود، از کارهای شبکه ای غیر لازم پرهیز شود، از "مطبوعات بازی" دست برداشته شود و بدین وسیله یک وسیله اصلی رخنه دشمن از فعالیت های گروه های کمونیستی حذف گردد.

در تعیین حداقل لازم سیاسی و سازمانی برای شروع کار و ادامه آن به همان اندازه که باید از تصور "قدرت لایزال الهی" برای رژیم که عملاً ادامه حاکمیت رژیم شاه را بی رقیب می گذارد خودداری کرد، باید از دست کم گرفتن قدرت رژیم و خوش خیالی در باره پایه های لرزان آن و عامی گری سیاسی که قدرت نظامی رژیم فوراً متلاشی می شود، با هوشیاری پرهیز کرد. تصور

اینکه با یک ترور و یا یک ضربت و یک غافلگیری، دشمن از پا در میاید و حکومت سرنگون می شود، خیال باطلی است و این به همان اندازه باطل است که امید داشته باشیم که یک عصیان عمومی یک روزه، بدون تکیه بر یک قدرت نظامی روزی بوجود آید و رژیم را سرنگون سازد.

به نظر ما هدف حرکت قهرآمیز عبارتست از ایجاد یک جبهه نظامی بر علیه رژیم شاه و به معنی آغاز یک نبرد بسیار طولانی، سخت و لجوجانه و پیگیر و توأم با مشکلات غول آسا و دردها و قساوت ها. حرکت قهرآمیز به معنی یک ترور سیاسی نیست، زیرا ترور سیاسی حتما نتیجه ای برای نهضت نخواهد داشت اگر یک ترور سیاسی بتواند برای مدتی کوتاه محیط سیاسی جامعه را بر هم زند و داغ کند، در آن صورت نیز اگر جنبش فاقد آن چنان سازمان های انقلابی باشد که نتواند با تکیه بر قدرت اسلحه از محیط بهره برداری کند خواه ناخواه نیروی متشکل اسلحه در دست دشمن است که تسلط خود را دوباره تحمیل خواهد کرد. حرکت قهرآمیز به معنی انجام یک حمله بدون نقشه و هدف سیاسی و نظامی نیست و نمی تواند باشد. یک حمله هرگز قادر نیست دشمن را نابود کند و حکومت را واژگون سازد، یک حرکت آنارشیستی چون به ادامه حیات حرکت و جلب توده ها در جریان طولانی مبارزه و بالاخره وارد کردن ضربت نهائی به دشمن اعتقاد ندارد قادر به تأمین منافع استراتژیک نهضت نیست.

شروع کنندگان حرکت قهرآمیز و پیش قراولان نظامی جنبش هستند که باید با هوشیاری کار نظامی را با کار سیاسی و تبلیغی از حداقل کافی و لازم پیوند دهند و توأم سازند. فقط با پیوند این عوامل است که موفقیت در ایجاد یک جبهه نظامی بر علیه رژیم شاه تأمین می شود که بتواند حمایت توده های ستمدیده را جلب کند، امید توده ها را برانگیزاند، تکیه گاهی برای ابراز تضادهای طبقاتی و اجتماعی باشد و امیدی برای نیروهای ضد رژیم. آن وقت در کادر این پیوند، از ترور گرفته تا خرابکاری های کوچک و بزرگ جایز خواهد بود و به نهضت نفع خواهد رساند.

شروع به شیوه قهرآمیز مبارزه در حقیقت دخالت فعال و آگاهانه پیش قراولان نظامی طبقه کارگر و جنبش آزادی بخش خلق ایران است در تسریع تبلور و تظاهر تضادهای طبقاتی و سیاسی جامعه ما. شیوه قهرآمیز مبارزه، راه انقلاب است نه خود انقلاب. شروع به حرکت قهرآمیز چون به عنوان تنها راه در مقابل نهضت قرار دارد، راه را به سوی انقلاب عمومی خلق هموار می کند. نقش حرکت قهرآمیز در این مرحله شبیه به نقش طوقی است که در دوران مسالمت آمیز مبارزه مورد استفاده قرار می گیرد. در شرایطی که شیوه مسالمت آمیز مبارزه منطبق با ضروریات جنبش است، چرا اعتصابات، تظاهرات میتینگ ها و غیره و غیره درست است و دامن زده می شود؟ زیرا محیط اجتماعی و سیاسی را برای قبول انقلاب آماده می سازد، به توده ها آگاهی می دهد، جریان سیاسی به نفع جنبش در میان خلق ایجاد می کند، شعارهای جنبش را به میان توده ها می برد، مقاومت زحمتکشان را سازمان می دهد و نیروهای اپوزیسیون را متحد می سازد. اینها همه راه هائی به سوی انقلاب است ولی خود انقلاب نیست و هیچکس هم این اتهام را نمی زند که می خواهند با اعتصابات و تظاهرات و غیره انقلاب کنند. آیا در شرایطی که رژیم حتی به محافظه کارترین قشرهای سیاسی نهضت هم حق کوچکترین ابراز وجودی را نمی دهد، حتی گفتگو از شیوه مسالمت آمیز مبارزه هم بی معنی و یاوه جلوه می کند و آن چنان این مسئله برای همگان روشن است که حتی اگر کسی هم بخواهد طرفدار این شیوه مبارزه باشد جرات ابراز صاف و پوست کنده آن را ندارد و مجبور می شود مثل کمیته مرکزی در زیر لایه ای "تئوری بافی" آن را بیان کند، پس باید دست روی دست گذاشت و منتظر معجزه ماند؟ در شرایطی که کوچکترین حرکت سیاسی عمومی امکان پذیر نیست از گذشت زمان چه انتظاری داریم. ما به معجزه اعتقاد نداریم. به نظر ما باید با اتخاذ شیوه قهرآمیز مبارزه از ترور گرفته تا خراب کاری های و تا حمله به مواضع نظامی و امنیتی دشمن و جنگ چریکی و ترکیب و قرار دادن آنها در کادر سیاسی جنبش محیط را برای قبول انقلاب آماده کرد. این چنین آغازی به توده ها آگاهی می دهد، جریان سیاسی به نفع نهضت در میان خلق ایجاد می کند، شعارهای جنبش را به میان توده ها می برد، انرژی انقلابی توده ها را بیدار می کند، تزلزل دستگاه را متظاهر کرده و تشدید می سازد و چهره واقعی آن را برملا می سازد، مقاومت زحمتکشان را سازمان می دهد و زمینه عینی لازم برای اتحاد نیروهای ضد رژیم در داخل و خارج کشور مهیا می کند. اگر در دورانی که شیوه مسالمت آمیز مبارزه درست است، کوشش کمونیست ها به عنوان

پیش قراولان سیاسی طبقه کارگر این است که در راس تمامی جنبش قرار گیرند و تمام حرکات و افعال خلق را بر طبق یک نقشه دقیق حساب شده به سوی انقلاب رهبری کنند و فداکارانه در جهت استراتژی جنبش گام بردارند، اکنون که شیوه قهرآمیز مبارزه ضرورت دارد و سرنوشت جنبش با اتخاذ این شیوه پیوند پیدا کرده است، کوشش کمونیست ها به عنوان پیشقراولان نظامی طبقه کارگر باید این باشد که با استفاده از تمام تاکتیک های شیوه قهرآمیز، بر طبق یک نقشه دقیق و حساب شده، با کوشش فداکارانه، نبرد علیه رژیم را ادامه دهند و جامعه را به سوی انقلاب رهبری کنند. آنچه در این امر بسیار با اهمیت است قبل از آنکه تعداد شرکت کنندگان در حرکت اولیه باشد، همانا شیوه ترکیب ماهرانه عوامل نظامی، سیاسی و تبلیغاتی است که ادامه حیات جنبش قهرآمیز را به منزله نطفه های اساسی انقلاب عمومی خلق تامین می کند. برای شروع این کار نباید در اندیشه در اختیار گرفتن یک لشکر چند هزار نفری بود. این کار نه میسر است نه ضروری. نهضت بی تردید روزی لشکریان چند هزار نفری خواهد داشت ولی برای شروع حرکت قهرآمیز به نظر ما یک گروه کوچک متحرک، با آگاهی و جسارت انقلابی لازم، که بتواند کار در داخل شهرها را با خارج از شهر تلفیق کند و عوامل نظامی و سیاسی و تبلیغی را در کشور و خارج از کشور پیوند زند می تواند با موفقیت این وظیفه را انجام دهد. انقلابیون کوبا این کار را با ۷۰ نفر شروع کردند و چه گوارا آن را با بیست نفر توصیه می کند. بدیهی است که در این زمینه نباید خود را با قرینه سازی تاریخی گمراه کنیم، حداقل لازم برای شروع حرکت را فقط با درک و توجه به خصوصیات شرایط عینی و ذهنی جامعه ما باید تعیین کرد. ما به دلایل امنیتی از تشریح دقیق این حداقل خودداری می کنیم فقط بطور کلی یادآور می شویم که این حداقل باید بتواند در همان گام های اول تمامی جامعه را از آغاز حرکت قهرآمیز با خبر گرداند، محیط سکوت و خفقان را بشکند، محیط سیاسی را داغ نماید، به تسلط رژیم در شهرها ضربات کوچک و بزرگ وارد سازد و نیروهای در خارج از شهرها برای نبرد طولانی سازمان داده باشد.

چنین است راهی که در برابر کمونیست های ایران قرار دارد. چنین است مضمون عمده ترین وظیفه ای که در مقابل کمونیست های ایران قرار دارد. به نظر ما برای انجام این وظیفه همه گروه های کمونیستی باید نیروی سازمانی و سیاسی و ایدئولوژیک خود را برای اعمال آن متمرکز سازند. گروه های کمونیستی باید در پراتیک سیاسی و سازمانی خود عمیقاً مصالح حال و آینده شیوه قهرآمیز مبارزه را در نظر داشته باشند و با احساس مسئولیت عمیق و با حداکثر فداکاری و گذشت نسبت به آن رفتار کنند. به نظر ما همه فعالیت های گروه های کمونیستی ایران در شرایط کنونی فقط باید در حول اعمال مبارزه قهرآمیز متمرکز گردد.

به نظر ما فقط و فقط کوشش برای انجام رسالتی که مضمون عمده ترین وظیفه کمونیست های ایران را تشکیل می دهد می تواند نقطه حرکت گروه های کمونیستی باشد. به همین جهت اعتقاد داریم که نباید موضع گیری در مسائل جهانی و اختلاف در جنبش بین المللی کمونیستی مبدا و محور حرکت ما باشد. در شرایط کنونی جامعه ما، موضع گیری جهانی در جنبش بین المللی کمونیستی کمکی به انجام وظایف بزرگی که در مقابل ما قرار دارد به عمل نمی آورد. این موضع گیری جز آنکه اختلاف در گروه های کمونیستی را در داخل کشور تشدید کند و مسائل داخلی را تحت الشعاع مسائل بین المللی قرار دهد و وضع بغرنج و پیچیده گروه های کمونیستی را پیچیده تر سازد نقش دیگری ندارد. مصالح دیپلماتیک جنبش حکم می کند که در این موضع گیری با احساس مسئولیت کامل رفتار شود و از دنباله روی عمیقاً پرهیز شود.

اختلاف نظر در موضع گیری در جنبش بین المللی نباید مانع وحدت عمل آن گروه های کمونیستی شود که در مسائل داخلی و صحت شیوه قهرآمیز مبارزه و حدت نظر دارند. با توجه به شرایط موجود در ایران و وضع گروه های کمونیستی و مصالح سیاسی و دیپلماتیک حال و آینده جنبش ما در این رساله از بحث پیرامون اختلاف در جنبش بین المللی کمونیستی خودداری کردیم و از همه گروه ها دعوت می کنیم که از انتخاب مسائل موجود در جنبش بین المللی کمونیستی به عنوان مبدا و محور حرکت خود، خودداری کنند. این روش انجام هر چه زودتر رسالت بزرگی را که در مقابل کمونیست های ایران قرار دارد تسریع خواهد کرد. بگذار کمونیست ها و انقلابیون واقعی در پراتیک انقلابی ثابت کنند که شیوه قهرآمیز مبارزه تنها شیوه درست و صحیح برای جنبش نجات بخش خلق های ایران است.

به نظر ما شیوه قهر آمیز مبارزه علاوه بر آنکه بطور ارگانیک با استراتژی عمومی نهضت بستگی دارد و حامل مضمون شعارهای استراتژیک می باشد و از این نظر جنبش را بطور دقیق و انحراف ناپذیر در جهت حرکت به سوی استراتژی انقلاب هدایت می کند، قادر به رفع و حل عواقب و آثاری است که ناشی از شکست ۲۸ مرداد و عدم انجام وظایف انقلابی از طرف رهبری حزب توده ایران بوده و غلبه بر آنها برای رشد و سرنوشت جنبش فوق العاده پر اهمیت است.

الف- گروه یا گروه هایی که به شیوه قهر آمیز مبارزه دست زنند و آن را هدایت کنند در حقیقت تکلیف مسئله بزرگ نیروی رهبری کننده نهضت ضد استعماری و آزادی بخش خلق ایران را از نظر تعلق طبقاتی و ایدئولوژیک آن تعیین خواهند نمود. بنا بر این وظیفه بسیار بزرگ کمونیست های ایران است که برای انجام نقش تاریخی بزرگی که بار دیگر در مقابل آنها قرار گرفته است آماده شوند.

ب- فقط شیوه قهر آمیز مبارزه قادر است که حزب طبقه کارگر را به معنی واقعی کلمه احیا کند، جامعیت کمونیست های ایران را تامین نماید، وحدت سیاسی و سازمانی حزب طبقه کارگر ایران را عودت دهد و رهبری حزب را عملاً از دست اپورتونیست ها خارج سازد و مبارزه پرولتاریاتی ایران را سازمان دهد و نقش پیش قراولی پرولتاریا را در جنبش آزادی بخش خلق ایران ایفا نماید. گروه هایی که مبارزه با رهبری اپورتونیستی حزب توده را فقط در حرف دامن می زنند در حقیقت نتیجه بسیار کمی از این نوع مبارزه خواهند گرفت. اپورتونیسم را فقط در جریان پراتیک انقلابی می توان خلع سلاح و خلع قدرت کرد و این نقشی است که شیوه قهر آمیز مبارزه می تواند داشته باشد.

تصور اینکه می توان بدون اتخاذ مشی صحیح مبارزه، که در شرایط کنونی فقط و فقط شیوه قهر آمیز مبارزه است، به قدرتی بزرگ از نظر سازمانی رسید، بر اختلافات گذشته غلبه کرد، وحدت سیاسی و سازمانی گروه های کمونیستی ایران را در کادر حزب طبقه کارگر ایران تامین نمود، بسیار خیال بافانه و دور از واقع بینی سیاسی است. فقط در طی حرکت مشخص در جهت استراتژی جنبش است که گروه های کمونیستی وحدت خود را باز خواهند یافت و حزب طبقه کارگر ایران به معنی واقعی کلمه احیا خواهد شد و دست اپورتونیسم از قدرت کوتاه خواهد شد. فقط در حول محور مبارزه قهر آمیز است که وحدت کمونیست های ایران تامین خواهد شد.

ج- شیوه قهر آمیز مبارزه موجب خواهد شد که توده های ستمکش ایران امیدی و پناهگاهی برای مبارزه خود پیدا کنند و موجب خواهد شد که محیط سیاسی برای تظاهر و رشد مبارزات طبقاتی آماده گردد و مبارزه دوباره شکل توده ای و عمومی به خود بگیرد و سرپوش خفقان نتواند تضادهای موجود در جامعه را در زیر بار سنگین خود خفه کند و موجب خواهد شد که هر جنبش کوچک و بزرگ، هر حرکت صنفی و سیاسی تظاهر و انعکاس سیاسی در سطح تمامی جامعه پیدا نماید. حرکت قهر آمیز نیروی سیاسی بالفعلی ایجاد می کند که مبارزات اجتماعی با تکیه بر این نیرو امکانات بزرگی برای اوج و شدت پیدا خواهد کرد. حرکت قهر آمیز مبارزه بسیار زود موفق خواهد شد که وحدت عمل همه نیروهای مخالف رژیم را در داخل و خارج کشور به وجود آورد و مجموعه نیروهای سیاسی را بر علیه استبداد سلطنتی بسیج کند. این شیوه مبارزه می تواند، بسته به سرعت رشد و وسعت خود، شعارهای استراتژیک نهضت را نیز تکامل بخشد، زمینه عمومی جامعه را برای قبول استراتژی انقلاب سوسیالیستی آماده نماید و نهضت نجات بخش خلق های ایران را در جریان عمل و نبرد به این مرحله نزدیک سازد.

چنین است عمده ترین وظایف کمونیست های ایران در شرایط کنونی.

به پیش برای انجام رسالت بزرگ و قهرمانانه ای که تاریخ برای رهائی خلق های ستمدیده ایران در مقابل ما قرار داده است.

پایان

پائیز ۱۳۴۶ ایران